

۳

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه
 شماره پیدرپی ۲۸۴ ● ۱۳۹۶ آذر ● ۴۸ صفحه ● ۱۰۰۰۰ ریال
 ISSN:1606-9072

دوره سی و ششم



وزارت آموزش و پرورش
 سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
 دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

نوجوان

رشد

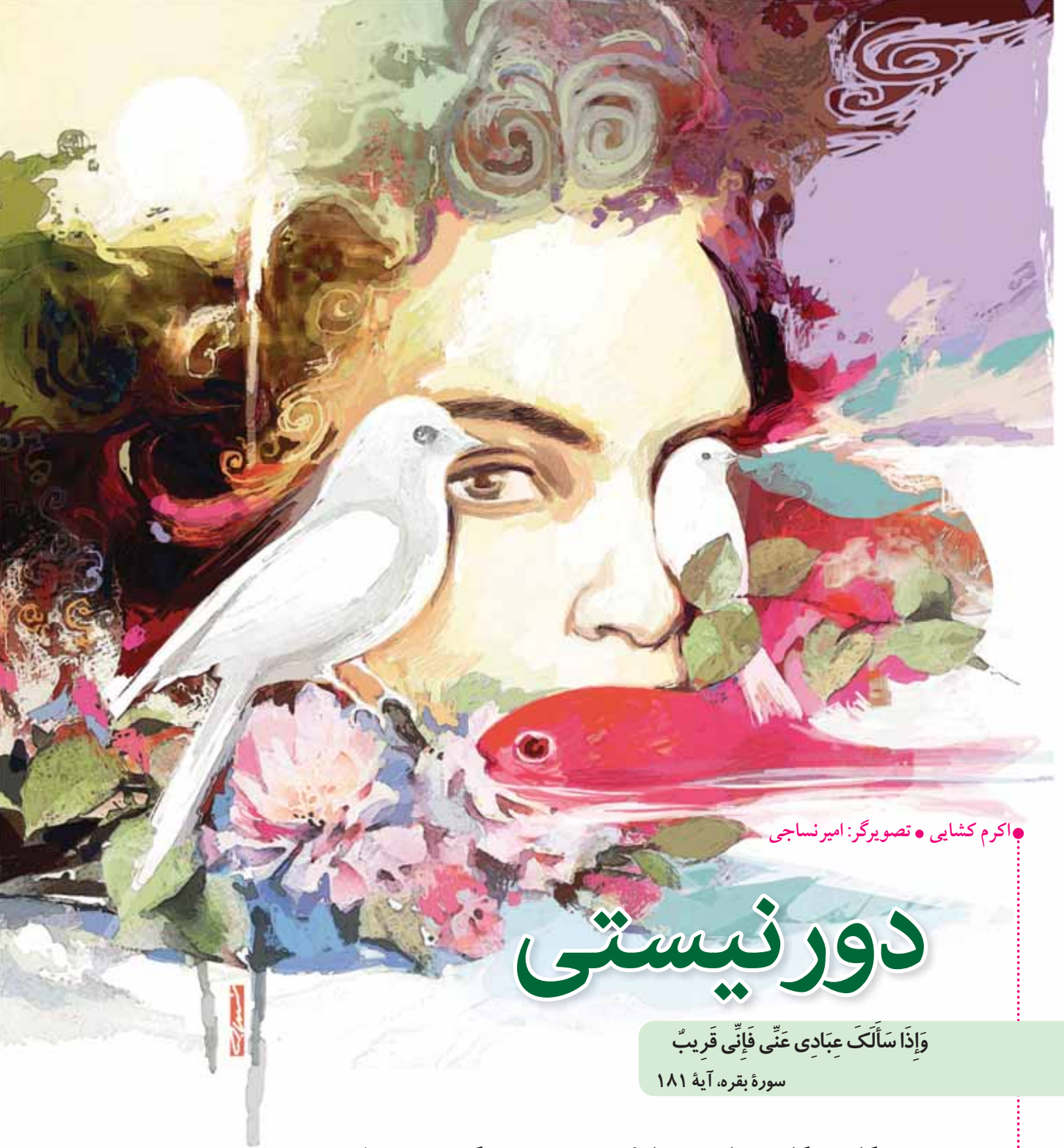
@iRoshd



انسای قلابی

ورزش نجیب

بازگشت زنده رود



• اکرم کشایی • تصویرگر: امیرنساچی

دور نیستی

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ

سورة بقره، آیه ۱۸۱

و هرگاه بندگان من از تو درباره من پرسند، «بگو» من نزدیکم
کدام شاخه دور از آفتاب می ماند؟
کدام پرنده، پریدن را یاد نمی گیرد؟
کدام شب، روز نمی شود؟
کدام ماهی در رودخانه، بی روزی می ماند؟
کدام آرزو به گوش تو نمی رسد؟
از پرنده، از شاخه، از شب، از ماهی، از آرزوهای من ... دور نیستی.



نوجوان

رشد

۳

علی اصغر جعفریان

گنج شیرین

سلام دوست من. دوست داری رمز و راز یک گنج شیرین و ارزش را که سال‌ها از دید خیلی‌ها پنهان مانده است، با تو در میان بگذارم. رازی که وقتی از آن با خبر بشوی و در زندگی آن را به کار بگیری، بی شک دنیای زیبایت را زیباتر خواهی دید. تأثیر زیادی هم روی توانایی‌ها و دانایی‌هايت خواهد گذاشت. از تو در برابر مشکلات، انسانی شکست‌ناپذیر و قهرمان خواهد ساخت. نمی‌دانم دوران کودکی‌ات را به خاطر می‌آوری یا نه. یاد می‌آید به دنیای اطرافت خیلی کنجکاو بودی و دوست داشتی از همه چیز سر در بیاوری ذهنت گویی کارخانه تولید سؤال بود و روحیه جست‌وجوگری داشتی. یاد می‌آید چقدر شاد بودی، از زندگی لذت می‌بردی و جسم و ذهنت سالم و سر حال بود؟ در آن دوران کنجکاو و اشتیافت هر لحظه رو به فزونی داشت. نمی‌دانم به راز سخنان نزدیک شده‌ای یا نه.

آری، توجه به «پژوهش در درس خواندن» و حتی در زندگی روز مره، ثمره زیادی خواهد داشت و می‌تواند تو را در برابر آسیب‌ها و مسائل زندگی بیمه کند. در دنیای کنونی داشتن روحیه جست‌وجوگری حتی از نان شب هم واجب‌تر است! زیرا کیفیت زندگی را بالاتر می‌برد و توسعه و پیشرفت را به ارمغان می‌آورد. و در پی آن شادی و موفقیت حتمی خواهد بود. پس بهتر است همه ما به اهمیت و ضرورت پژوهش توجه کنیم و این مهارت مهم را از معلمان یاد بگیریم. بکوشیم تا همیشه در زندگی یک پژوهشگر باشیم.

● مدیر مسئول: محمد ناصری

● شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا): علی اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی، سید امیر سادات موسوی،

سید کمال شهابلو، کاظم طلایی، شکوه قاسم‌نیا، علیرضا متولی، افسانه موسوی گرم‌رودی، ناصر نادری،

بابک نیک‌طلب و محبت‌الله همتی ● دبیر مجله: علی اصغر جعفریان

● دستیار دبیر: زهره کریمی ● ویراستار: بهروز راستانی ● طراح گرافیک: میترا چرخیان

● نشانی دفتر مجله: تهران / صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ ● تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷ ● پیامک: ۸۹۹۵۹۶-۳۰۰

● وبگاه: www.roshdmag.ir ● وبگاه رشد نوجوان: roshdmag: ● ● www.roshdmag.ir

● پیام‌نگار: nojavan@roshdmag.ir ● شمارگان: ۴۷۰۰۰

ارتباط با ما

اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۱۴۸۲-۸۸۳۰-۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام‌گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید. کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۱۱۴

● دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی، به جز رشد نوجوان، مجلات دانش‌آموزی زیر رانیز منتشر می‌کند:

رشد کودک: ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان پایه اول دبستان. رشد نوآموز: برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان. رشد دانش‌آموز: برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان. رشد برهان (نشریه ریاضی دوره اول دبیرستان). رشد جوان: برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم. رشد برهان (نشریه ریاضی دوره دوم دبیرستان).

● خوانندگان رشد نوجوان

شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران - صندوق پستی ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵ تلفن: ۵۷۷۲-۸۸۳۰-۲۱



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت افست

دوره سی و ششم ● آذر ۱۳۹۶
شماره پیاپی ۲۸۴ ● ۴۸ صفحه
ISSN: 1606-9072 ● ۱۰۰۰۰ ریال

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش‌آموزان دوره اول متوسطه

- ۱ گنج شیرین.....
- ۲ فاز مثبت، فاز منفی.....
- ۴ روزهای مانا.....
- ۶ شوخی با خانوم جان.....
- ۹ دماغ دراز مشهور.....
- ۱۰ شاعرانه.....
- ۱۲ زمین شاد.....
- ۱۳ بر شانه‌های شهر.....
- ۱۴ مدرسه مهربان.....
- ۱۶ بازگشت زنده‌رود.....
- ۱۸ موجودات هیدرولیک.....
- ۲۰ انشای قلبی.....

ضد زنگ



۲۱-۲۸

- زنگ نمایش... ۲۲
- زنگ سلامت... ۲۳
- زنگ جهانی... ۲۴
- زنگ ریاضی... ۲۵
- زنگ فناوری... ۲۶
- زنگ پژوهش... ۲۷
- امتحان ورزش... ۲۸

- ۲۹ جدول.....
- ۳۰ چوبکاری.....
- ۳۲ راه سبز.....
- ۳۴ بوهان، یک بچه مثل سیندرلا.....
- ۳۶ نان آور.....
- ۳۸ نرمش ذهن.....
- ۴۰ کنفرانس.....
- ۴۲ ورزش نجیب.....
- ۴۴ عروسک ابری.....
- ۴۶ پاتوق.....
- ۴۸ سالاد نخودی.....

فاز مثبت

علیرضا فتولی

حالم چطور؟

احساس‌های خوب و بد در رفتار و حتی قیافه ما تأثیر دارند. آدم‌های شاد زیباتر و دل‌نشین‌تر هستند و قیافه آدم‌های ناراحت و غمگین، عبوس و نادلپذیر است. وقتی احساس خوب داریم، باید آن را تقویت کنیم. وقتی احساس بدی داریم باید آن را از بین ببریم.

چگونه احساس بد و خوب را بشناسیم؟

- احساس بد حال ما را بد می‌کند و احساس خوب حال ما را خوش می‌کند.
- گاهی هم احساس‌هایی داریم که خوب‌اند، اما اگر آن‌ها را کنترل نکنیم، باعث آزار و اذیت ما می‌شوند. مثلاً احساس دوست داشتن یک احساس خوب است. احساس شادی هم احساس خوبی است.
- اگر بیش از حد شاد باشیم، ممکن است رفتارهای جلفی از ما سر بزند.
- اگر یک نفر را بیش از حد دوست داشته باشیم، ممکن است وقت و انرژی‌مان را فقط صرف او بکنیم و از بقیه کارهایمان باز بمانیم.
- گاهی وقت‌ها هم یک کار بد ممکن است احساس خوبی به ما بدهد. مثلاً پشت سر دیگران حرف زدن حرص ما را می‌خواباند و لذت می‌بریم. اما نباید کار بد را انجام بدهیم.
- لذت‌هایی که از کارهای زشت می‌بریم ممکن است ابتدا احساس خوبی به ما بدهند، اما چون گناه است، بعدها احساس پشیمانی می‌کنیم. احساس پشیمانی برای ما آزاردهنده است.

شناخت احساس‌ها

ما باید بتوانیم احساس‌های خود را خوب بشناسیم. شناختن هر چیزی باعث برخورد درست با آن می‌شود. اگر اندازه احساس خوب را نگه داریم، هیچ‌وقت به بیراهه نمی‌رویم و معتدل باقی می‌مانیم. و اگر احساس بدی داشتیم، می‌توانیم با فکر کردن و انجام دادن کارهایی آن را از بین ببریم. شاید بهتر باشد به شماره قبلی مراجعه کنی و فهرست احساس‌های بد و خوب را بخوانی. به‌طور کلی احساسات ما راهنمای زندگی ما هستند. بسیاری از احساس‌های ناخوشایند می‌توانند در زندگی به ما کمک کنند. مثلاً خشم و عصبانیت همیشه بد نیست. بد این است که به آدمی تبدیل شویم که سر هر مسئله‌ای عصبانی و خشمگین می‌شود و یا در اثر عصبانیت کارهای خطرناک انجام بدهیم. یا احساس درد می‌تواند یک بیماری را به ما گوشزد کند. احساس درد می‌تواند به ایمنی ما در مراقبت از خودمان کمک کند.

احساسات خود را بنویسید

احساسات منفی خود را به عنوان یک مشکل قابل برطرف شدن ببینید. نوشتن اتفاقات و احساسات باعث می‌شود که بهتر بتوانید با واقعیت روبه‌رو شوید و ممکن است همان جا روی کاغذ راه‌حلهایی به ذهنتان برسد.

نوشتن طرح روشنی از احساسی که به آن دچار هستید، به شما آرامش می‌دهد.



فاز منفی

بیشترین احساس‌هایی که ما را دچار رنج می‌کنند، احساس‌های منفی هستند. برای مقابله با احساس‌های منفی می‌توانید این کارها را بکنید:

احساسات خود را بپذیرید

بگذارید هر احساسی که درونتان وجود دارد، همچنان وجود داشته باشد. گاهی مقاومت در برابر احساس منفی بی‌فایده است!

احساسات خود را بیان کنید

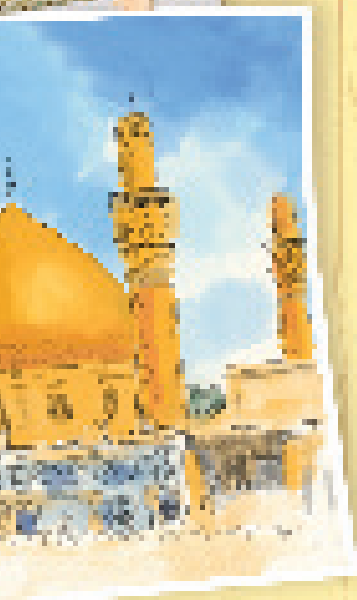
این حق شماست که آرام و یا تندخو باشید. تندخویی و عصبانیت شما تا جایی مجاز است که به کسی یا چیزی صدمه نزنید. بهتر است آنچه را که در ذهن شما می‌گذرد بیان کنید. هرگز احساسات خود را درون خود ذخیره نکنید.

احساسات منفی را به مثبت تبدیل کنید

شما می‌توانید احساس‌های خود را از منفی به مثبت تغییر دهید. بنابراین، اگر می‌خواهید احساسات منفی تبدیل به احساسات مثبت شوند، باید بتوانید فکرتان را در مورد آن اتفاق آزار دهنده تغییر دهید. برای این کار از روش زیر استفاده نمایید:

با این چند کار می‌توانید خودتان را آرام کنید

- ۱ موقعیت را شناسایی کنید.
- ۲ افکار خود را شناسایی کنید.
- ۳ ببینید چه چیزهایی احساس منفی شما را تقویت می‌کنند.
- ۴ ببینید چه کاری باعث می‌شود احساس شما از منفی به مثبت برگردد.
- ۵ حالت کنونی خود را کنترل کنید.



۵ آذر: آغاز هفته بسیج

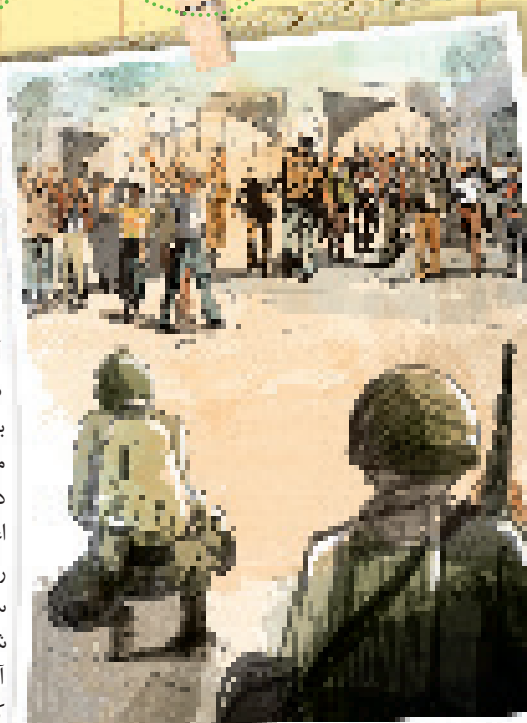
امام خمینی (ره) می‌فرمایند: «بسیجی یعنی مردمی که می‌توان امید دفاع از انقلاب را از آن‌ها داشت.» هفته بسیج فرصتی است به منظور یادآوری فداکاری افرادی که برای دفاع از اسلام و ایران جان خود را از دست دادند. بسیجی بودن یعنی خدمت کردن داوطلبانه به وطن و دین. ما دانش‌آموزان هم با عضویت در بسیج دانش‌آموزی می‌توانیم خود را برای قدم گذاشتن در این راه مقدس آماده کنیم.

● یاسمن رضائیان ● تصویرگر: مجید صابری‌نژاد



۱۶ آذر: روز دانشجو

۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ بود. قرار بود رئیس جمهور آمریکا به ایران بیاید. دانشجویان از ۱۴ آذر در اعتراض به این سفر شروع به تظاهرات کرده بودند. باز هم آمریکا و باز هم غارت منابع ایران و تسلط بر شاه! دولت شاه برای سرکوب این اعتراضات، دانشجویان را به رگبار بست که در پی این ماجرا سه نفر از دانشجویان شهید شدند. از آن پس ۱۶ آذر به یاد آن سه دانشجو و تمام جوانانی که برای استقلال ایران جنگیدند روز دانشجو نامیده شد.



۱۰ آذر: آغاز هفته وحدت

چه خوب است که تو دلیل
هم‌دلی آدم‌ها هستی. دینی
که برایمان آوردی هم ما را به
باهم‌بودن دعوت کرده است.
به عقیده اهل سنت تولد
پیامبر دوازدهم ربیع‌الاول
و به عقیده شیعیان هفده
ربیع‌الاول است.
فاصله دوازدهم تا هفدهم
ربیع‌الاول را هفته وحدت
نام‌گذاری شده است تا همه
بدانند مسلمانان هر مذهبی
که داشته باشند باهم متحد
هستند



۶ آذر: شهادت امام حسن عسکری (ع)

امام حسن عسکری (ع) همانند
پدرانشان مورد ظلم خلافت
بودند. ایشان به دستور خلیفه
وقت مجبور به زندگی در محله
عسکر سامرا شدند. معتمد،
خلیفه عباسی که از محبوبیت و
مقبولیت معنوی امام نزد مردم
می‌ترسید دستور داد ایشان
را مسموم کنند و به شهادت
برسانند این در حالی بود که
امام ۲۸ سال بیش‌تر نداشتند.

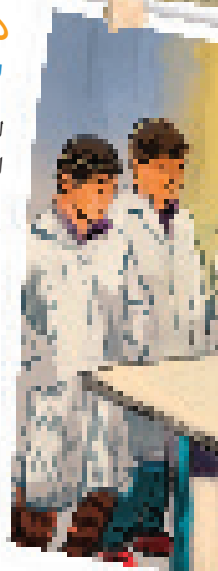
۳۰ آذر: شب یلدا

شاید تو هم جزو آن افرادی باشی که نیمه اول سال را بیش‌تر از نیمه دوم دوست
دارند. چون روزها بلندترند و فرصت بیش‌تری برای انجام کارهایت داری.
ایرانیان باستان هم مثل تو بودند! آن‌ها خورشید را نمادی نیک می‌دانستند. چون
دریافته بودند در روزهایی که خورشید مدت بیش‌تری در آسمان است می‌توانند
فعالیت بیش‌تری داشته باشند. آن‌ها شب اول زمستان را جشن
می‌گرفتند و شاد بودند که از فردای آن روز، روزها
دوباره بلند می‌شوند.
دلیل نام‌گذاری اولین ماه زمستان به نام دی هم به
همین موضوع برمی‌گردد. در ایران باستان
دی به معنی دادار و آفریننده بود
و این ماه را ماه تولد خورشید
می‌دانستند.



۲۵ آذر: روز پژوهش

لطفاً آن را با درس خواندن
اشتباه نگیر! درس خواندن فقط
یکی از بخش‌های پژوهش است.
البته پژوهش کار پیچیده‌ای
نیست. همین که در زمینه مورد
علاقه‌ات مطالعه و تحقیق کنی
یعنی پژوهشگری. پژوهش کردن
چیزهای تازه‌ای به آدم یاد می‌دهد.
فکرش را بکن! چه کیفی دارد
مرتب یک چیز تازه یادگیری.
پیش‌خودمان بماند، این‌طوری
یک آدم خاص می‌شوی که
دنیايت با دنیای دیگران حسابی
فرق دارد.



شوخی با خانم جان

صدای خُر خُر خانم جان که توی ایوان پیچید، لاله چشمکی زد و یواش گفت: «پاشو وقتشه!» پاهایمان را از توی حوض در آوردیم و دمپایی‌های سبز و آبی‌مان را پوشیدیم. خواب خانم جان بعد از ظهرها سبک بود، اما وقتی به خُر خُر می‌افتاد، تا چند دقیقه‌ای عمیق می‌خوابید. بوی نارنج تمام ایوان را پر کرده بود. پاورچین پاورچین از وسط حیاط گذشتیم و پله‌ها را رفتیم بالا، تا بالای سر خانم جان. خانم جان چادر سرمه‌ای گل‌گلی‌اش را تا روی پیشانی‌اش کشیده بود.

دو تا مگس سیاه روی موهای خاکستری‌اش روبه‌روی هم نشسته بودند. مگس کش را از کنار بالش برداشتم که لاله سریع آن را از دستم گرفت. لب‌هایش را کج و کوله کرد و بی‌صدا گفت: «بیدار می‌شه، دیوونه!»

خانم جان مثل همیشه روی پهلوی راست خوابیده بود. عادت داشت یک دستش را زیر بالش سفیدش جا دهد. بعد که پهلوی به پهلوی می‌شد، دستش را آزاد می‌کرد و دست بعدی‌اش زیر بالش اسیر می‌شد. صدای خُر خُر خانم جان آهسته‌تر شد. با هر نفس، گل‌های صورتی و سفید چادر، سر جایشان می‌لرزیدند. سرم را به صورتش نزدیک کردم. بالشش بوی همیشگی را می‌داد. لاله می‌گفت بوی نفتالین است. آرام گوشه چادر خانم جان را تا روی مچ دست کنار زدم. انگشت‌های ظریف خانم جان، با ناخن‌های کشیده و باریک، پیدا شد.

توی دلم گفتم کاش ناخن‌هایش بلندتر بود، با این رنگ قرمز خیلی قشنگ‌تر می‌شدند. شاید هم اولش



خیلی خوش نمی آمد و غرغر می کرد. خانم جان همیشه این طوری است. اولش غرغر می کند، ولی بعد خوشش می آید. مثل دیروز که مامان و عمه زهره می خواستند صورتش را مرتب کنند. اولش هی می گفت: «ولم کنید، همین جوری خوبه» ولی بعد که راضی شد و مامان صورتش را صفا داد، پشت سر هم می رفت جلوی آینه، به صورتش دست می کشید و می گفت: «خیر ببینی مادر، صورتم خیلی باز شد.»
حتماً بعدش هم به من و لاله می گوید: «خیر ببینید مادر؛ دستام خیلی جوون شد.»
لاله محکم به شانهم زد و گفت: «کجایی؟! خوابت برده؟ بجنب دیگه!»
شیشه لاک قرمز را تکان دادم. درست همان رنگی بود که مادر بزرگ فریده به ناخن هایش می زد. به لاله گفتم صورتی یا بنفش قشنگ تر است، اما به حرفم گوش نداد و گفت: «مادر بزرگ ها این رنگ را بیشتر دوست دارند.»

دست چپ خانم جان مال من بود و دست راست، مال لاله. فرچه را با لب شیشه پاک کردم و آرام روی ناخن شست خانم جان کشیدم. لاله همان طور که دندان هایش را روی لب پایینی اش فشار می داد، دستش را در هوا تکان داد و بی صدا گفت: «تمیز بزن.»

سرم را تکان دادم و رفتم سراغ انگشت بعدی.
به انگشت وسط که رسیدم، خانم جان تکانی خورد و صدای خرخرش قطع شد. دستم را کشیدم. چند ثانیه بعد، دوباره صدای خرخر خانم جان بلند شد. نفس راحتی کشیدم و دوباره فرچه را از داخل شیشه بیرون آوردم و دو تا ناخن دیگرش را هم آرام قرمز کردم. به انگشت کوچک که رسیدم، خانم جان تکانی خورد و چادر را از روی سرش کنار



کد پاسخ سریع (QRCode)

امسال در کنار بعضی مطالب مجله، یک کد «پاسخ سریع» یا «QR» گذاشته‌ایم. کافی است برنامه خواندن کد QR را در گوشی تلفن همراهتان فعال کنید و بعد روی کد نگه دارید تا بتوانید از فیلم‌ها و مطالب بیشتر درباره آن مطلب مطلع شوید. به همین سادگی.

چگونه یک کد QR را اسکن کنیم؟

اگر گوشی هوشمند دارید، می‌توانید به سادگی یکی از برنامه‌های رایگان «اسکنر بارکد» را دانلود کنید. مانند «Red Laser» یا «Barcode Scanner». این برنامه‌ها قادر به خواندن و رمزگشایی داده‌ها از یک کد QR هستند. می‌توانید با استفاده از دوربین گوشی، کد QR را اسکن کنید تا به صورت خودکار رمزگشایی شود.



بیشتر بخوانیم

نویسنده: غلامرضا حیدری ابهری

ناشر: جمال

سال نشر: ۱۳۹۵

تلفن: ۲۵۳۷۷۴۲۵۲۸

یکی از مهم‌ترین پرسش‌های نوجوانان، پاسخ‌گویی اسلام به نیازهای عصر حاضر است. آن‌ها می‌خواهند بدانند آیا اسلام ۱۴ قرن پیش می‌تواند چراغ راه آنان در روزگار فعلی باشد؟ این کتاب در قالب گفت‌وگویی جذاب و خواندنی به این پرسش نسل جدید پاسخ می‌دهد.



زد. مثل اینکه بوی بدی به دماغش خورده باشد، دماغش را ریز ریز تکان داد و بو کشید. بعد یکهو چشم باز کرد و انگار که هیولا دیده باشد، با تعجب به من و لاله نگاه کرد. چشم‌های من از صورت خانم‌جان به روی دستش رفت و از دستش، روی صورتش.

خانم‌جان نیم‌خیز شد و نگاهی به دستش انداخت و بعد جیغی کشید که من و لاله مثل فنر از جایمان پریدیم. خانم‌جان مثل برق چادرش را کف ایوان انداخت و بلند شد، نشست.

من و لاله، با پاچه‌های خیس و ورمالیده، هر کدام از یک طرف فرار کردیم و پشت درخت نارنج به هم رسیدیم. خانم‌جان، با پای لنگانش، از این‌ور قالی کف ایوان می‌رفت آن‌ور و دست‌هایش را در هوا تکان می‌داد و داد می‌زد: «ذلیل نشید الهی... مگه دستم به شما دو تا وُروجک نرسه!» تا مامان و عمه‌زهره برسند، خانم‌جان قیامتی به پا کرده بود. چشمش که به مامان و عمه افتاد، گفت: «بیاید ببینید ذلیل مرده‌هاتون چی به روزم آوردن. دو دقیقه سرم را گذاشتم رو بالش، این شد حال و روزم! فکر سن و سالم را نکردن، خون شیطان مالیدن به دستام...»

مامان و عمه تا چشم‌شان به ناخن‌های قرمز خانم‌جان افتاد، زدند زیر خنده. خانم‌جان عصبانی‌تر شد و فریاد زد: «کجاش خنده داره؟ تا با این نجاست نمردم، بیاید این خون شیطان را از روی ناخن‌هام پاک کنید.» مامان و عمه با دست جلوی خنده‌شان را گرفتند. سرم را به گوش لاله نزدیک کردم و گفتم: «بفرما، نگفتم قرمز دوست نداره، چون رنگ خونه.»

لاله بلند خندید و عمه‌زهره فهمید کجا قایم شده‌ایم. سرش را چرخاند طرف ما و از همان بالای بالکن چشم‌غره‌ای رفت و گفت: «لاله، تا سه می‌شمرم، می‌ری سر کوچه لاک‌پاک کن می‌خری و می‌ای. ناخن‌های خانم‌جان که پاک شد، خودم خدمت هر دو تون می‌رسم.» تا خواستم به لاله بگویم «یه لاک صورتی یا بنفش هم بگیر»، پول را از دست عمه‌زهره قاپید و دوید سمت در حیاط.

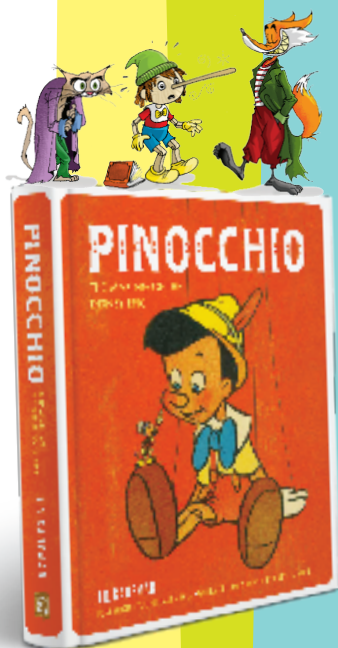


دماغ دراز مشهور

نگوید پینوکیو را نمی‌شناسید که باور نمی‌کنم! فقط ممکن است زل بزخم به دماغتان و منتظر باشم کش بیاید و دراز شود. با وجود ترجمه داستان به زبان‌های گوناگون، ساختن انیمیشن و نمایش، و فیلم‌های مختلف درباره پینوکیو، وجود عروسکش در اکثر اسباب‌بازی‌فروشی‌ها و... تقریباً غیرممکن است کسی در گوشه‌ای از دنیا پیدا شود و ادعا کند که این شخصیت دوست داشتنی را نمی‌شناسد. پینوکیو آدمکی چوبی است که توسط نجاری به اسم پدر ژپتو ساخته شده است. پدر ژپتو که همیشه دلش می‌خواست بچه‌ای داشته باشد، پینوکیو را می‌سازد و فرشته مهربانی که از آرزوی پدر ژپتو خبر داشته، پینوکیو را زنده می‌کند. البته همه چیز به همین خوبی و خوشی تمام نمی‌شود. چون روباه مکار و گربه نره در تمام طول داستان به دنبال این هستند که پینوکیو را گول بزنند. آن‌ها با حيله و فریب پینوکیو را به صاحب یک خیمه‌شب‌بازی می‌فروشند. پینوکیو همراه گروه خیمه‌شب‌بازی به مناطق متفاوت سفر می‌کند و همه تلاشش را می‌کند که به خانه و پیش پدر ژپتو برگردد.

نویسنده این کتاب شخصی ایتالیایی به نام کارلو لورنزی، معروف به «کارلو کلودی» است که همه شهرتش را به وسیله پینوکیو به دست آورد. او قبل از نوشتن پینوکیو روزنامه‌نگار بود و در روزنامه‌ها مقالات انتقادی می‌نوشت. اما یک‌دفعه مسیر زندگی‌اش عوض شد و با راه‌اندازی یک مجله تخصصی برای کودکان (چیزی شبیه همین مجله‌ای که دست شماست) و نوشتن ماجراهای پینوکیو در آن مجله (حدود ۱۲۵ سال قبل)، به یکی از معروف‌ترین نویسندگان کودک و نوجوان تبدیل شد. شاید جالب باشد که بدانید اسم ماجراهای پینوکیو در آن مجله «داستان یک عروسک» بود.

پینوکیو این روزها آن‌قدر معروف شده که دیگر کسی به او عروسک یا آدمک چوبی نمی‌گوید. در اکثر کشورهای دنیا و در زبان‌های مختلف، پینوکیو با اسم اصلی خودش شناخته می‌شود. امروزه پینوکیو یکی از نمادهای کشور ایتالیاست: بخش‌هایی از داستان او در کتاب درسی بچه‌های ایتالیایی وجود دارد. افرادی که به ایتالیا سفر می‌کنند، عروسک چوبی پینوکیو را برای دوستانشان سوغاتی می‌آورند. در ایتالیا آمبولانس‌هایی با تصویر پینوکیو برای حمل و نقل کودکان به بیمارستان‌ها ساخته شده‌اند و... پینوکیو به خاطر ویژگی خاصی که دارد (اینکه هر وقت دروغ می‌گفت، دماغ چوبی‌اش دراز می‌شد) در اکثر فرهنگ‌های دنیا به عنوان نماد دروغ‌گویی به کار می‌رود. یعنی او فقط یک شخصیت محبوب برای بچه‌ها و داستان‌ها نیست. افراد متفاوت با سنین و موقعیت‌های شغلی گوناگون، هر وقت بخواهند در مورد دروغ‌گو بودن کسی صحبت کنند، به او می‌گویند مراقب دراز شدن دماغش باشد! حالا که فهمیدید پینوکیو چطوری و از کجا پیدا شده، بروید زودتر کتابش را بخوانید تا از همه اتفاقات زندگی‌اش باخبر شوید و اگر جایی ادعا کردید پینوکیو را مثل کف دستتان می‌شناسید، دماغ‌تان دراز نشود و لو نروید!



.....● تصویرگر: میترا چرخیان

چتری برای تو

من می‌شوم چتری برای تو
در روزهای سرد و بارانی
در هر مسیر و هر فیابانی
اما نمی‌دانم که آیا
تا انتهای راه
تو بامنی همراه؟

● صبا فیروزی

ای گل معمری
برگزیده بهار
صبح روشن امید
آفتاب ماندگار

ای امین آسمان
لطف‌هایت آبی است
کوچه‌های سرد شهر
با تو آفتابی است

صبح می‌شود «هرا»
با تو گرم گفتگو
از شکوفه‌ها بفوان
از پرنده‌ها بگو

هیچ کس به نام تو
پیش از این نبوده است
نام تو معمور است
نام تو ستوده است

● اکرم السادات هاشمی

مه ریخته روی بام و دیوار
ابری شده آسمان دوباره
آویخته ماه فیس را باز
شب روی طنابی از ستاره
شاید تا صبح، نرم و یکدیز
دریایی از آسمان بیبار
مهتاب، شبیه سایه از دور
دست از سر پرده بر ندارد

باد از همه سمت می‌زند باز
بر گونه شیشه، بوسه سرد
یخ کرده کنار پله، گلدان
خورشید بهانه گیر برگرد

● سعیده اصلحی



پشتِ سرِ چرا؟
زیر لب...
یواشکی؟

نه!
بیا و روبه رو بگو
هرچه حرف و غصه و شکایت است
با خیالِ تفت
بی کم و زیاد
مو به مو به او بگو...
● فاطمه سالاروند



سیب، بپئه درخت
غنچه، اهل باغچه
ماهی، اهل رود
قاصدک...

قاصدک
شهر شهر و کوچه کوچه
می رود
هر کجا که خواست
او مقیم بادهاست
قاصدک اصالتاً
بپئه کجاست؟

● بهاره سلمانی

بو می یاد شما هم می فهمید؟

اسم مرا گذاشته اند «بو مادران». من بوی خاص خودم را دارم و برای آرام کردن خیلی دردها مناسبم. اگر هم باور نداری، می توانی با یک جست و جوی ساده در «اینترنت» بفهمی من چقدر مهمم. آن قدر مهم که یونانی ها هم مرا می شناسند، ولی آنجا به من می گویند **آشیل**. من برای یونانی ها آن قدر مهم هستم که اسم قهرمان افسانه ای شان را روی من گذاشته اند.



کلبه شیشه ای

حتماً شما هم فکر می کنید که آکواریوم یکی از آن وسایلی است که در عین زیبایی، می تواند سرگرمی خوبی باشد تا ساعت ها به آن نگاه کرد و خسته نشد. بیایید با هم آکواریوم درست کنیم. می توانیم لوازمی را که برای درست کردن آکواریوم لازم داریم، از یک آکواریوم فروشی تهیه کنیم. این لوازم عبارت اند از:

- یک ظرف شیشه ای نسبتاً بزرگ که به اندازه ۳ تا ۵ بطری آب معدنی بزرگ جا داشته باشد.
- چند حلزون، ۳ یا ۴ ماهی آکواریومی ماهی مخصوص آب شیرین و گیاهان آبی.
- شن و سنگ ریزه به اندازه ای که بتواند ته ظرف شیشه ای را بپوشاند.
- آب به مقدار لازم.

قبل از اینکه کارهای دیگر آکواریوم را انجام دهیم، باید آب را در ظرف های بزرگ بریزیم و بگذاریم چند روز همان طور بماند تا هواگیری کنند. با این کار میزان اکسیژن موجود در آب، برای ماهی ها قابل قبول می شود.

بعد از آن کف ظرف شیشه ای مان را سنگ ریزه و شن می ریزیم. می توانید ته گیاهتان را به یک سنگ ببندید تا گیاه کف ظرف ثابت بماند. بعد از این کار نوبت حلزون هاست که به قلمروی کوچکتان اضافه شوند. حالا می توانیم آبی را که چند روز است کنار گذاشته ایم داخل ظرف بریزیم. یادمان باشد برای اینکه ماهی ها را وارد آب کنیم بهتر است اول سر کیسه ماهی ها را گره بزنیم و آن را در آب بگذاریم تا آب توی کیسه با آب داخل ظرف هم دما شود. بعد از چند ساعت می توانیم ماهی ها را در آب ظرف رها کنیم.

پس از آن می توانیم ظرفمان را در گوشه ای از اتاق که نور خوبی دارد، قرار بدهیم تا هم اتاقمان زیبا شود و هم گیاهان آبی بتوانند از نور خوب برای فتوسنتز استفاده کنند. مراقب باشیم نور مستقیم به آکواریوم نخورد تا آب توی آکواریوم خیلی گرم نشود. چرا که آب خیلی گرم اکسیژن کمی دارد و این برای جان داران آکواریوم اصلاً خوب نیست.

به پیشوازِ پیکر شهیدِ عزیزمان محسن حججی

تصویرگر: امیر نساجی

بر شانه‌های شهر



گفتند داری باز می‌گرددی
از پشتِ ابر تیره‌اندوه
فردا تمام شهر خواهد دید
خورشید را بر شانه‌های کوه

در سرزمینِ روشنایی‌ها
آینه را تکثیر خواهی کرد
خورشید را بر شانه‌های شهر
در چشم ما تصویر خواهی کرد

در پیشوازت اشک می‌ریزند
این ابرها مانند عاشق‌ها
این مادران لاله‌های سرخ
این داغ‌داران شقایق‌ها

ما آب و جارو کرده‌ایم این بار
با اشک و مژگان، کوچه‌هایمان را
محسن ببین در ماه شهریور
این بارشِ یکریزِ باران را

دیروز مثلِ رودها رفتی
فردا چو دریا باز می‌گرددی
ای رفته چون کوچِ پرستوها
فردا چه زیبا باز می‌گرددی...

سید احمد میرزاده

دل نوشته‌ها

شهید حججی مردی که می‌خواست هم سفره‌اهل بیت باشد.

ستایش بروفرد، پایه‌هشتم، تهران

خداوند فرشتگانش را در آسمان قرار داد و نماینده‌آن‌ها را در زمین که

یکی از آن نمایندگان چنین نام داشت: محسن حججی.

مهندس حسینی‌فر، دبیرستان ابوذر غفاری، منطقه ۵ تهران

سلام بر تو ای آفتاب درخشان وطنم. برایمان دعا کن که همه ما شجاعت

این را داشته باشیم، تا راحت را ادامه بدهیم.

آیسا خادمیان، دبیرستان ابوذر غفاری، منطقه ۵ تهران

دلهم می‌گیرد وقتی می‌شنوم شما پسری دو ساله دارید، چون او دیگر

بابایی ندارد که دست در دست او به مدرسه برود. ولی به او می‌گوییم که

نگران نباشد، چون ما همه پشت او هستیم و به او افتخار می‌کنیم.

سمیرا شفیعی، دبیرستان ابوذر غفاری، منطقه ۵ تهران

آرزو می‌کنم چنین نام‌های پرافتخار و زیبایی همیشه بر سر زبان‌ها باشند

و از او به عنوان الگو یاد بشود. روح مقدس و درخشانش در آرامش باشد.

پرریان تصرفی، پایه‌هشتم، تهران

مدرسه مهریان

یاسمن رضائیان



انگار ابرها به استقبالمان آمده بودند! در تمام طول مسیر منطقه «سراب» به «مهریان»، ابرها پابه پای «زاگرس» زیبایی باشکوه شهر را نشانمان می دادند و خیالهای دور و دراز، لحظه ای دست از سرمان برنمی داشتند.

منطقه مهریان از مناطق زیبای شهر سراب است. سراب هم یکی از شهرهای استان «آذربایجان غربی» است. ما مهمان «مدرسه شبانه روزی زینب کبری (س)» بودیم. مهمانی در منطقه مهریان در کنار کادر مدرسه و دانش آموزان مهریان، راستی چه هم خوانی بی نظیری!

درست مثل خانه

حتی اگر تمام طول سال تحصیلی در مدرسه بمانی، باز هم دلت نمی خواهد از آن دل بکنی؛ بس که کارهای جذاب می توانی انجام دهی. از قالی بافی بگیر تا تولید سنگ نمک های آباژوری و پرورش گل و گیاه. بچه های خوابگاهی مدرسه را درست مانند خانه شان دوست دارند و حتی بعضی از آنها ترجیح می دهند، آخر هفته ها هم در مدرسه بمانند.



داستان از این‌جا شروع شد

اکثر دانش‌آموزان این مدرسه از روستاها و منطقه‌های کم‌بضاعت آمده‌اند و چون برای پرداخت هزینه‌های تحصیلی به پول نیاز داشتند، به فکر فعالیت‌های اقتصادی افتادند و طرح خوداتکایی راه انداختند. یکی از این فعالیت‌ها تولید سنگ نمک است که در عین راحتی، سودآوری خوبی دارد. برای زیبایی بیشتر سنگ نمک‌ها، داخل آن‌ها چراغ نصب می‌کنند و برای جذب انرژی مثبت، روی آن‌ها آیه‌هایی مانند «و ان یکاد» می‌نویسند. خوب است بدانید سنگ نمک باعث کاهش اضطراب، ایجاد تمرکز حواس، تقویت سیستم ایمنی بدن و بالا رفتن سطح هوشیاری می‌شود و احساس خستگی ناشی از آلودگی هوا را برطرف می‌کند.

این قالی‌های خوش‌نقش‌ونگار

مهربان را با گلیم‌ها و قالی‌های خوش‌نقش‌ونگارش می‌شناسند. مدیر مدرسه، خانم عزیزبان می‌گوید: گلیم‌بافی و قالی‌بافی هنر دستی منطقه مهربان است، اما بچه‌هایی که از روستاهای اطراف به مدرسه آمده‌اند، از آن اطلاع نداشتند؛ بنابراین طرح آموزش آن را برگزار کردیم. این کار هم به عنوان یک فعالیت اقتصادی، اکنون برای مدرسه سودآوری دارد و هم بچه‌ها می‌توانند از آن به عنوان یک هنر در آینده استفاده کنند. به هر حال دانش‌آموزان علاوه بر درس، به یادگیری مهارت‌هایی برای زندگی در جامعه نیاز دارند.

مسیر رفته را باز گشتیم. از مهربان به سراب در حرکت بودیم و هنوز ابرها در آسمان غلغله می‌کردند. انگار این‌بار برای بدرقه‌مان آمده بودند. راستی چه ابرهای مهربانی!

ممنونیم

از همه معلمان و کارکنان دلسوز مدرسه شبانه‌روزی زینب کبری (س) و دانش‌آموزان مهربانش ممنونیم که در تهیه این گزارش همراه رشد نوجوان بودند.

در شبکه‌های اجتماعی به کانون
هواداران رشد پیوندید:



@iRoshd

با مطالب
متنوع و جذاب



بازگشت زنده رود

● سیاهش شایان ● عکاس: هاتف همایی

یک تونل و یک چشمه و سپس رودی که «زاینده‌رود» خوانده می‌شود! تونل همان «تونل کوهرنگ» است که قسمتی از آب‌هایی را که باید به منطقه خوزستان برود، به منطقه مرکزی ایران هدایت می‌کند و چندین دهه از احداث آن می‌گذرد. چشمه هم «چشمه دیمه» که در استان چهارمحال و بختیاری و در شهرستان «چلگرد» جریان دارد. فکر می‌کنید همه این‌ها می‌شود زاینده‌رود؟ اگر فقط آب‌های این تونل و چشمه، آب این رودخانه را تأمین می‌کرد که آن را «زاینده‌رود» یا «زنده‌رود» نمی‌گفتند!

زاینده‌رود پس از طی مسافتی در استان چهارمحال و بختیاری وارد استان اصفهان می‌شود و از بسیاری باغ‌ها، بیشه‌زارها و مزرعه‌ها می‌گذرد و به آن‌ها زندگی می‌بخشد. مردم معتقدند که این رود، طی عبور خود به این منطقه‌ها زندگی می‌بخشد و به همین جهت آن را «زنده‌رود» می‌گویند. گروهی هم درباره این رود می‌گویند که آب رودخانه در طی مسیر بیشتر و بیشتر می‌شود و بنابراین «زاینده‌رود» است؛ یعنی آب بیشتری می‌زاید!



کاری به این نام‌گذاری‌ها نداریم، هرچه هست این رود پس از تأمین آب باغ‌ها، زمین‌های کشاورزی و برخی صنایع بزرگ و کوچک در پیرامون خود، راهی شهر اصفهان می‌شود و از میان آن می‌گذرد.

اهالی اصفهان رابطه صمیمانه‌ای با زاینده‌رود دارند. برایش شعر می‌گویند، تاریخچه می‌نویسند، آواز می‌خوانند و پنجره‌های خانه‌هایشان را رو به آن باز می‌کنند. صدها سال وضع رود و مردم اصفهان چنین بوده است. برای عبور از این سوی رود به آن سویش، پل‌های متعدد زده‌اند و مهارت معماری خود را در احداث این پل‌ها نشان داده‌اند. حتی گاهی در نام‌گذاری پل‌هایش از حد اغراق گذشته‌اند، چنان که یک پل ۳۳ دهانه را «سی و سه پل» خوانده‌اند. این پل‌ها ارتباط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم ساکن در دو سوی اصفهان را برقرار می‌کنند. معبرها و خیابان‌های شهر اصفهان تا حد زیادی از جهت‌گیری رودخانه و پل‌هایش تبعیت می‌کنند. اما... رود به راه خود می‌رود...

زاینده‌رود صدها سال قبل از روزگار کنونی به سوی «تالاب گاوخونی» روان بود و آب اضافی کشاورزی و مصرفی که از شهر اصفهان بر جای می‌ماند، روانه این تالاب زیبا می‌شد. اما سال‌هاست که به جز برخی سال‌ها، دیگر آبی باقی نمی‌ماند تا به تالاب برسد و آن را زنده نگه‌دارد. حتی گاه آن‌قدر از آب‌های زاینده‌رود استفاده می‌کنند که بستر زاینده‌رود در اصفهان هم آبی به خود نمی‌بیند. مردم اصفهان هم که با زاینده‌رود، سرحال و شاداب‌اند و هنگامی که جریان آب رودخانه قطع می‌شود، دل و

● بل الله وردی خان



● تونل کوهرنگ



● باتلاق گاوخونی





آبی زیادی دارند، در کنار زاینده‌رود ایجاد شوند و آب‌های اندک رود را ببلعند!

ما نه مدیر منابع آب هستیم نه منافعی از آب‌های زاینده‌رود می‌بریم. فقط به‌عنوان مسافرانی تابستانی یا بهاری به آنجا سفر می‌کنیم و دلمان می‌خواهد این تنها رود پر آب منطقه مرکزی ایران را سرزنده و شاداب ببینیم و اصفهانی‌ها را سرحال و شادمان. گردشگری شهر اصفهان و پیرامون آن با زاینده‌رود گره خورده است. درست است که در این شهر یادگارها و میراث‌های ارزشمند متعددی از دوره‌های تاریخی ۴۰۰ سال اخیر وجود دارد، اما اکثر این بناها مثل پل‌های زیبای خواجه، الله‌وردیخان و... با زاینده‌رود پیوند خورده‌اند. مادی‌ها (نهرهای منشعب از زاینده‌رود) در خیابان‌ها و کوچه‌های اصفهان از این رود تغذیه می‌شوند و منظره‌های زیبایی در کوچه پس‌کوچه‌های اصفهان و خیابان‌هایش ایجاد می‌کنند. خلاصه، همه گردشگران علاقه زیادی به دیدار رود در جریان و زیبایی زاینده‌رود دارند. به همین سبب این رود نه تنها با ساکنان شهر، بلکه با گردشگران هم پیوند خورده است. به‌نظر می‌رسد باید طرحی دقیق برای تنظیم ورودی و خروجی آب زاینده‌رود تهیه و اجرا شود، و گرنه شاید روزی برسد که بنویسیم: «زاینده‌رود بی‌زاینده‌رود!»

دماغ درست و حساسی ندارند! این سؤال که «پس آب رودخانه کجاست؟» سال‌هاست که از سوی مردم مطرح می‌شود. راستی آب رودخانه کجا مانده است؟

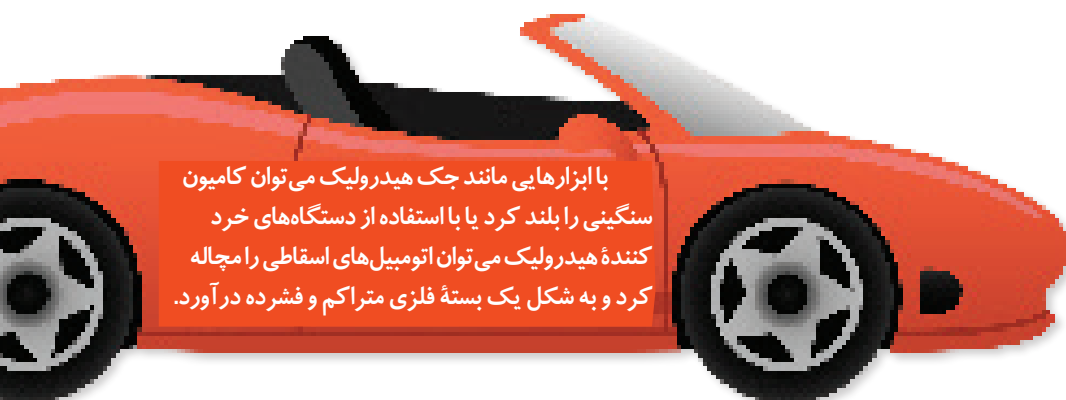
بر سر راه زاینده‌رود، در منطقه «چادگان»، سدی بسته‌اند تا ورود و خروج آب را در رودخانه، و در زمان پرآبی، سیلاب‌ها و طغیان‌ها را کنترل کنند. در زمان‌های کم‌آبی و پرمصرف معمولاً از سدها آب رها می‌شود تا به مصرف کشاورزی و صنعت برسد. به‌نظر می‌رسد که مدیریت این سد و منابع آبی ورودی و خروجی به آن دچار مشکلاتی است. زیرا در زمان مصرف آب به مقدار لازم به اراضی کشاورزی و شهری نمی‌رسد.

پس آب‌ها چه می‌شوند؟ سوای تغییراتی که در میزان بارندگی منطقه در سال‌های اخیر اتفاق افتاده است، جمعیت روزافزون منطقه و افزایش نیاز به آب برای مصرف‌های گوناگون و کشت محصولات «آب‌بر»، بر تدارک آب زاینده‌رود در فصل‌های مختلف تأثیر گذاشته‌اند. از جمله از قدیم‌الایام در حوضه این رود و کناره‌هایش «برنج» می‌کاشته‌اند، اما اکنون مساحت کشت برنج خیلی بیشتر از گذشته شده است. باور کردنی نیست که با توجه به کمبود ورودی آب زاینده‌رود، کشت برنج در پیرامون آن افزایش یابد و یا صنایعی که نیاز

موجودات هیدرولیک

تصویرگر: الهام محبوب
محقق: عمیق

وقتی به مایع درون یک ظرف نیرو وارد می‌کنیم از حجم مایع کاسته نمی‌شود، بلکه این نیرو به تمام نقاط مایع منتقل می‌شود. بنابراین مایعات درون لوله‌ها می‌توانند این نیرو را به فاصله‌ای دورتر منتقل کنند. حجم اندکی از مایع درون یک لوله باریک حامل مقداری نیروی فراوانی است که می‌تواند یک جسم سنگین را تا مسافت کوتاهی جابه‌جا کند. این اساس کار بالابرهای هیدرولیک است.



با ابزارهایی مانند جک هیدرولیک می‌توان کامیون سنگینی را بلند کرد یا با استفاده از دستگاه‌های خرد کننده هیدرولیک می‌توان اتومبیل‌های اسقاطی را امچاله کرد و به شکل یک بسته فلزی متراکم و فشرده درآورد.

وقتی مایع هیدرولیک در قسمت پایین سیلندریک بالابر تلمبه می‌شود، بالابر به سمت بالا حرکت می‌کند، و در صورت خارج شدن دوباره این مایع، بالابر به سمت پایین حرکت می‌کند.

با استفاده از فشار هیدرولیک در بالابرها می‌توانیم اجسام سنگین را جابه‌جا کنیم.



بالابرهای هیدرولیک

در شبکه های اجتماعی به کانون
هوادران رشد پیوندید:

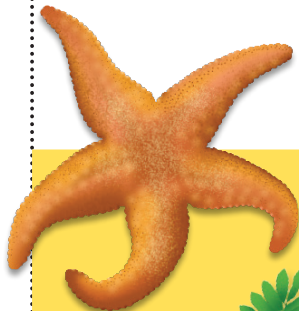


@iRoshd

بامطالب
متنوع و جذاب

نیروی هیدرولیک در حیوانات

نیروی هیدرولیک در حیوانات دو نوع کاربرد دارد: اول اینکه در بعضی از بی مهرگان مایع درون بدن آنها پیکرشان را حفظ می کند و به آن شکل می دهد. دوم اینکه در اثر انقباض عضلات شکل بدن حیوانات تغییر می کند و از این طریق تغییر مکان می دهند. مثلاً ستاره گان دریایی پاهای لوله ای شکل عضلانی دارند. این پاها به مجموعه ای از مجراهای داخلی پر از مایع متصل هستند.



وقتی ستاره دریایی عضلاتش را منقبض می کند فشار هیدرولیک مایع را به سمت پاهای ستاره دریایی منتقل می کند. در حقیقت ستاره های دریایی از طریق انبساط و انقباض موجی شکل پاهایش می تواند روی زمین حرکت کند.



گیاه حساس

حتماً برگچه های گیاه حساس را دیده اید که وقتی به آنها دست می زنید، پژمرده می شوند. چرا؟ برای اینکه سلول های واقع در قاعده این برگچه ها با تماسی کوچک آب خود را از دست می دهند و از فشار هیدرولیک درون سلول ها کاسته می شود. اما دوباره وقتی سلول ها فشار هیدرولیک را به دست می آورند برگچه ها صاف می شوند.

کرم خاکی برای حرکت کردن تغییر شکل می دهد و در واقع از فشار هیدرولیک استفاده می کند.

وقتی کرم خاکی ماهیچه هایش را منقبض می کند، بخش دمش متورم و پهن می شود و به کمک موهای زبر و کوتاه سطح بدنش به سطح زمین می چسبد.



سپس ماهیچه های اطراف سر منقبض می شوند و مایع درون بدن به سمت سر حرکت می کند و سبب کشیده شدن بخش سر می شود.

این چرخه بارها تکرار می شود و به این ترتیب کرم خاکی حرکت می کند.



دوست می‌تواند با ما قدم بزند اما
آینده‌مان را هم تغییر بدهد

نقیسه مرشدزاده
تصویرگر: سام سامانی

دوست خوب می‌تواند سرنوشت آدم را عوض کند. آن لحظه که پشت نیمکت‌های کلاس کنار هم می‌نشینیم یا زنگ‌های تفریحی که با هم قدم می‌زنیم، شاید این حقیقت را ندانیم. اما به مرور هر قدر که دوستی عمیق‌تر شود، ما به هم شبیه‌تر می‌شویم. خصلت‌ها و خلق و خویمان یکی می‌شود. خواسته‌هایمان از زندگی هم عوض می‌شود. لایه لای پاک کن قرض دادن‌ها و خوراکی خوردن‌ها آینده‌مان هم شکل دیگری به خودش می‌گیرد. **حسن کامشاد و شاهرخ مسکوب** که حالا آدم‌های مهمی در حوزه ادبیات هستند، از قدیم با هم دوست و هم کلاسی بوده‌اند. در بخشی از کتاب «حدیث نفس»، حسن کامشاد توضیح می‌دهد که چطور شاهرخ مسکوب مسیر آینده‌او را تغییر داده است. متن زیر خلاصه‌ای از آن ماجراست.

من و شاهرخ و **مصطفی** - که بعدها نویسنده و مترجم شد - در شش متوسطه «دبیرستان صارمیه» هم کلاس شدیم. ما سه تن انشانویسان برجسته کلاس بودیم و پس از قرائت انشای هر یک، عده‌ای معین از شاگردان برای افاضات یکی از ما دست می‌زدند. اما در حالی که انشای آن دو اصیل و با فکر بود، نوشته من سرقت ادبی بود.

روزی همان اوایل سال، هنگام زنگ تفریح در حیاط مدرسه، کسی از پشت‌دستی به شانه‌ام زد. برگشتم. شاهرخ بود. بی‌مقدمه و بی‌رودربایستی گفت: «این مهملات چیست روی کاغذ می‌آوری و نشخوارهای قلابی و بی‌ارزش رمانتیک‌های فرانسوی را به خورد معلم بی‌خبر و شاگردان کلاس می‌دهی؟ چرا به جای این‌ها کتاب حساسی نمی‌خوانی؟»

من که نمی‌خواستم خود را از تک و تا بیندازم، گفتم: «مثلاً؟» گفت: «بهت می‌گم... اول به من بگو پول نقد چقدر داری؟»

با تعجب ولی صادقانه گفتم: «پنج ریال» گفت: «همین؟»

گفتم: «یک تومان هم در خانه دارم.»

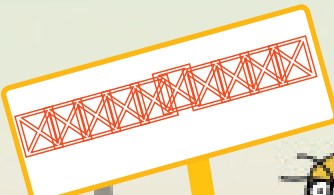
گفت: «فردا همه را همراهت بیا.» و رفت سراغ یکی از بچه‌های کلاس که پدرش مردی فاضل، مشهور و صاحب امتیاز و سردبیر مجله معروفی در اصفهان بود. فردا با ۱۵ ریال وجه نقد آمدم. شاهرخ آن را گرفت و به پسرک داد و کتابی با خود آورد که نامش تاریخ بیهقی بود. به من گفت: «تو پنج ریال دیگر بابت این کتاب به این آقا بدهکاری. هر وقت پول پیدا کردی به او بده.»

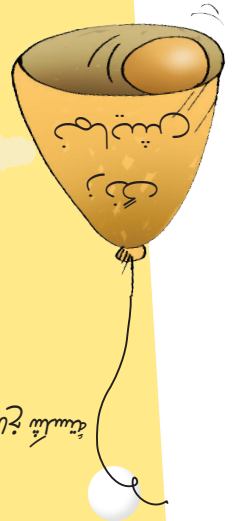
عصر رفتیم منزل شاهرخ و نشستیم به خواندن «تاریخ بیهقی» که معلوم بود شاهرخ با آن آشناست. سپس پول بیشتری به آن پسر می‌دادیم و برایمان سیاست‌نامه، شاهنامه، خمسه نظامی و امثالهم از کتابخانه ابوی می‌آورد. می‌رفتیم خانه ما و آنجا با هم سرگرم خواندن و درس و بحث می‌شدیم.



- تصویرگر: مهدی صادقی
- تصویرگر صفحات: میثم موسوی - مهدی صادقی - مجید صابری نژاد
- زیر نظر علیرضا لبش

- تصویر گر: مهدی صادقی
- تصویر گر صفحات: میثم موسوی
- مهدی صادقی- مجید صابری نژاد
- زیر نظر علیرضا لبش





آقای میرزا

آقای میرزا آقاسی، آفرین صدر اعظم محمد شاه قاجار بود. وی به طور کلی دو کار انجام می داد. یکی

کندن قنات و دیگری درست کردن توپ جنگی که نه از توپ هایش گلوله در می آمد و نه از قنات هایش آب درست و حسابی و بیشتر کار هایش دکوری بودند.

روزی بر سر چاهی از چاه کن درباره پیشرفت کار پرسید. چاه کن که او را نمی شناخت، گفت: «آبی در نمی آید و میرزا آقاسی ابله هی می گوید بکن!»

میرزا آقاسی می گفت: «شما کارت را انجام بده. اگر برای او آب در نمی آید برای تو که نان در می آید.»

آقای میرزا آقاسی، آفرین صدر اعظم محمد شاه قاجار بود. وی به طور کلی دو کار انجام می داد. یکی

کندن قنات و دیگری درست کردن توپ جنگی که نه از توپ هایش گلوله در می آمد و نه از قنات هایش آب درست و حسابی و بیشتر کار هایش دکوری بودند.

روزی بر سر چاهی از چاه کن درباره پیشرفت کار پرسید. چاه کن که او را نمی شناخت، گفت: «آبی در نمی آید و میرزا آقاسی ابله هی می گوید بکن!»

میرزا آقاسی می گفت: «شما کارت را انجام بده. اگر برای او آب در نمی آید برای تو که نان در می آید.»

آقای میرزا آقاسی، آفرین صدر اعظم محمد شاه قاجار بود. وی به طور کلی دو کار انجام می داد. یکی

کندن قنات و دیگری درست کردن توپ جنگی که نه از توپ هایش گلوله در می آمد و نه از قنات هایش آب درست و حسابی و بیشتر کار هایش دکوری بودند.

روزی بر سر چاهی از چاه کن درباره پیشرفت کار پرسید. چاه کن که او را نمی شناخت، گفت: «آبی در نمی آید و میرزا آقاسی ابله هی می گوید بکن!»

میرزا آقاسی می گفت: «شما کارت را انجام بده. اگر برای او آب در نمی آید برای تو که نان در می آید.»

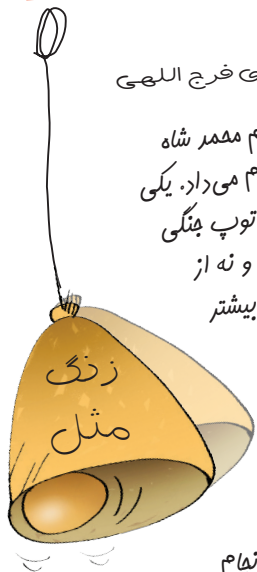
علیرضا لیش

• انتخابات و تعریفات، مهدی فرج الهی

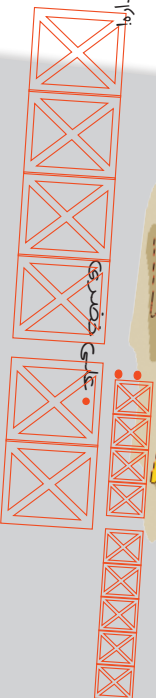
هاهی میرزا آقاسی، آفرین صدر اعظم محمد شاه قاجار بود. وی به طور کلی دو کار انجام می داد. یکی کندن قنات و دیگری درست کردن توپ جنگی که نه از توپ هایش گلوله در می آمد و نه از قنات هایش آب درست و حسابی و بیشتر کار هایش دکوری بودند.

روزی بر سر چاهی از چاه کن درباره پیشرفت کار پرسید. چاه کن که او را نمی شناخت، گفت: «آبی در نمی آید و میرزا آقاسی ابله هی می گوید بکن!»

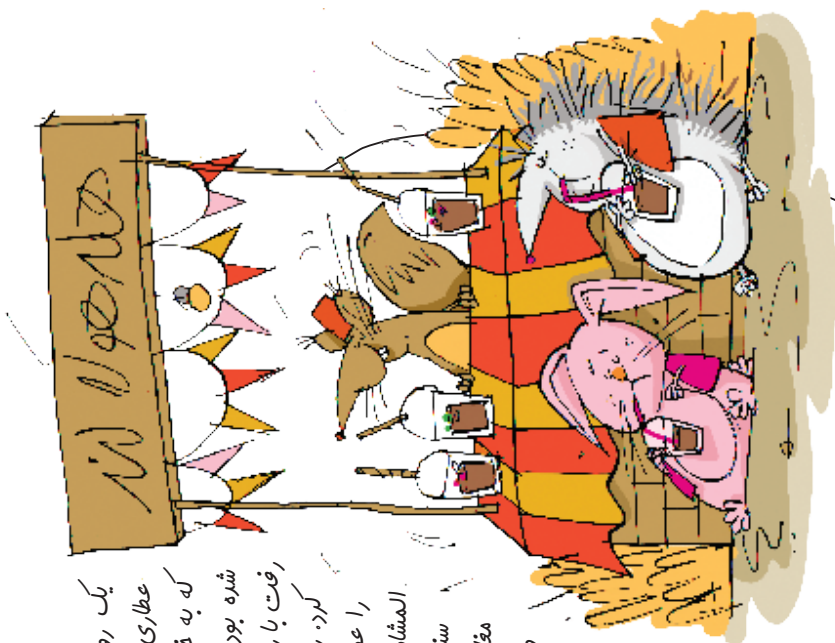
میرزا آقاسی می گفت: «شما کارت را انجام بده. اگر برای او آب در نمی آید برای تو که نان در می آید.»



از این چاهها مکن بهر کسی که اول و آخر این نونا خوردن ندارد.



صلاحت رنگ



مصطفی مشایخی

یک روز سنجاب تصمیم گرفت که در صحرای عطاری بزنر و داروی گیاهی بفروشد. اما پدر مرغی که به قاطر خورون انبیر غیر ارگانیک توکس کج شده بود، مشتری دیگری نداشت. از همین رو رفت با روباه که دختر ابره‌پردازی داشت، مشورت کرد. روباه گفت: باید ابتدا شیوه تقویه دوستان را عوض کرد. بعد هم در مقابل دریافت وجه مشاوره، پدر را هاکار به او داد.

سنجاب طبق آن راهکارها، داروهای گیاهی را از مغازه‌اش جمع کرد و به پای آن‌ها هله هوله آورد و لیبیل یک بزرن معروف را روی آن‌ها هسبانر تا مارکدار بشوند. بعد هم با بنر و پیلندر و بلندگو هم تبلیغ کرد که: «ای فوندار و پهدار زنبیلو بردار بیا».

مشتری‌ها هم زنبیل برداشتنر و آمرنر در صف ایستادنر؛ طوری که سنجاب معیور شر پدر شعبه با نام «هله هولاندر» دایر کنر. بعد از یک مدت، خرگوش قاق شر و قنرش بالا رفت.

کبر فویه تیغی طرب و پهلای شر. پانگراس آهو از کار افتاد. پیندران قرقاول مثل لایه ازون سوراخ شر. فلاصه آن‌هایی که یک عمر با غذاهای ارگانیک، سالم و سر زنده کرده بودند با حال نافوش در بدر زنبال دوا افتادنر.

اینجا بود که سنجاب فرصت را غنیمت شمرد و دوباره مغازه عطاری‌اش را به راه انداخت. هر روز از شرست مشتری، یک فروار داروی گیاهی می‌آورد و تا شب تمام می‌شد و لاهی به همه نمی‌رسید. البته حالا دوباره با ارگانیک فواری، سلامت به طفال‌ها و کبر‌ها و پیندران‌ها برگشته و فوش‌بشانه حال و روز همه فوب است.

بیشتر بخوانیم

نویسنده: علیرضا لبش
نشر: مؤسسه فرهنگی برهان
سال نشر: ۱۳۹۵
تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۰۵۳۲۴

این کتاب به بازسازی لطیفه‌هایی از عبید زاکانی می‌پردازد. عبید در این لطیفه‌ها با نیش و کنایه به نقد و بررسی رفتارها و گفتارهای ناپسند آدم‌های به ظاهر محترم و نیز ویژگی‌هایی مانند دروغ‌گویی، دورویی، خودخواهی و... می‌پردازد.

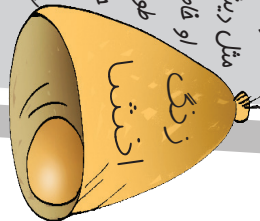


این بود انشای من.
است و هیچ کسی چنین رعایی نمی‌کنر.

پیدار بمانیم و ته طرف آپیلا را دریابوریم. البته یک نفر که نفوسنر نامش فاشنر شود، گفته است پلدا نام دقزری است که روز اول دی ماه امتحان داشته و چون شب گزاشتنه، مهمان داشته‌انر، نتوانسته درشن را بلوانر، به همین قاطر، شب تا صبح را پیدار مانده و ضمن تزروری سلامتی برای معلمش، دعا کرده که برف پیدار مدارس تعطیل شونر. چون رعایش مستجاب می‌شود، نام این شب را شب پلدا می‌گزارنر. البته بر همگان واضح و مبرهن است که این یک افسانه است.

می‌بینیم و می‌توانیم با خیال راحت، به بوانه این یک ثابیه تا دیروقت پیدار بمانیم و ته طرف آپیلا را دریابوریم. البته یک نفر که نفوسنر نامش فاشنر شود، گفته است پلدا نام دقزری است که روز اول دی ماه امتحان داشته و چون شب گزاشتنه، مهمان داشته‌انر، نتوانسته درشن را بلوانر، به همین قاطر، شب تا صبح را پیدار مانده و ضمن تزروری سلامتی برای معلمش، دعا کرده که برف پیدار مدارس تعطیل شونر. چون رعایش مستجاب می‌شود، نام این شب را شب پلدا می‌گزارنر. البته بر همگان واضح و مبرهن است که این یک افسانه است.

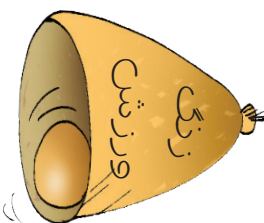
همان‌طور که بر همگان واضح و مبرهن است، «شب پلدا» شب است؛ یعنی روز نیست. البته اگر بفواهم درشن را هساب کنیم، اگر از ۱۲ شب بگذرنر، دیگر شب پلدا نیست. بلکه روز پلدا است. اما چون در فرهنگ کوهان پینری به اسم روز پلدا ندریم، در واقع روز پلدا همان شب پلدا است و ما تا وقتی که آخرین قطره‌های آب هندوانه را سر کشیم و ته هندوانه را بتراشیم، شب پلدا هساب می‌شود.



• صید حس صفاری

در کنار حیاط مدرسه ای
زیر یک آشیانه ببل
غرق در چیس بود و هی می خورد...
پسری فوش فوراک و توپ و تپل
پسرک، را یکی هدا زد و گفت
یگ و لیک و چیس سالم نیست
وزنت ای دوست رفته بالاتر
انرکی فکر کن که عیب از چیست

پسر فاق گفت با تنری:
«مردم آزار، از تو بیزارم
دور شو، دست از سرم بردار
ترد و تندر دست دوستش دارم»



لطفه ای بعد، در کنار حیاط
با نسیم ملایمی از باد
پسرک مثل خرقه چرید
تا گوان روی دیگر افتاد
به چنین اتفاق قهر بر نر
دوستش زیر دست و پا له شد
په ها هم که هفته را زیر نر
زیر، گبار و تازنا نه یاد
به چنین اتفاق قهر بر نر

پسرک فکر کرد و بعد از آن
دوشتش را کسی نوازش کرد
مثل یک مرد از زمین برافست
از همان لحظه، رفت و و رزش کرد



تا موپه گان به حق مسلم فورشان که همانا بگلیرن در خاک
از کره زمین که به اندازة نافه مورچه، داشته باشد، منتقل کنر
ایسنر، ارضی کنر، شایر تسمیم کنر نر که ایسنر، را به نقطه ای
شور، زنگی کنر، و اگر موفق نشود، با راهی زنگی در
که ایسنر به مشای دار که مورچه های غایر حاضر نیستند در این
همایت از مورپه گان، بی وطن، سال هاست در حال بر سر هستند
بزرگ ترین مشکل ایسنر این است که مورچه نر در «انیمه جوانی
می قدریم»
که پاهای ما با بقا نر و پاهای کشته نشورها بی بقا نر و هر هر
بود، استفادگی که از آن ها می کردیم این بود که بویک می ساختیم
ایسنر از این پاهای تمیم می شود. آن وقت اگر این پاهای مال ما

• مصطفی اراکی

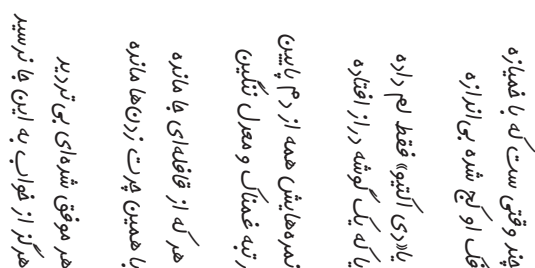
فواب باید متغول باشد
تا نشاط آور، و قابل باشد
کم آن روح و روان آزاری ست
باعث گیج و ناھشیاری ست

نوع طولانی اش از کم برتر
هر دو یک معقل و از هم برتر
چه کسی با کمک از قواب زیاد
شده در رشته قاضی استادی
آن شناگر که مقام آورده
رفته در مملعه تمرین کرده

رازی و بوعلی دانشمند
هیج تا ساعت ده فواب نر
هر که فوابش مثلاً طولانی ست
شده با بیکر و بسکت بالی ست
هشت ساعت که بفوابیم پس است
در همین هر و هروش ملس است

فوابم نر نه، فوره
می رود مدرسه فواب آلوده

زنک، املا و، باقی می هوش
زنک، تاریخ، هوش مفروش





سمیرا:
امروز تولدم بود. هیپکی بوم هدیه ندارم. بابام گفت همین که به دنیا اومدی، برو فوش باش. 😡



شهرزاد:

منم تولدم ماه پیش بود. بابام یه عروسک بوم هدیه داده. گفتم: بابا من دیگه سیزده سالمه. گفت: دو روز هوا سمون بخت نبود، ببین مقدار بزرگ شری! 😊



شیرین:

هفته پیش بابام برام تولد گرفته بود و همه فامیل رو هم دعوت کرده بود. گفتم: بابا امروز که روز تولد من نیست! گفت: پس چرا توی فیس بولت زده بود امروز؟ گفتم: بابا اون صفحه رو الکی سافته بودم! گفت: از این به بعد روز تولدت امروزه، تا تو باشی که دیگه صفحه الکی نسازی. هیپی دیگه من از اون به بعد روز تولدم عوض شده. 😊😊😊



صفورا:

بابای من دیروز به من گفت: تیشرت نو مبارک. گفتم: بابا این تیشرت رو فودت پارسال هدیه تولد بوم دادی. گفت: آفرین چه فوب نکه اش داشتی! 😊



آتنا:

من فیلی دوست دارم روز تولدم رو همه فراموش کنن. یه مس هیپکی منو دوست نداره قشنگی داره. (شکلک صورت گل انداخته). ولی هر سال بابام یارشه و همون روز منو با یه بلیت سفر فارابی غافلگیر می کنه.



ساناز:

فرا شانس بده.



اله:

بابای من همیشه روز تولدم برام شعر می گه. 😊



شیما:

بابای من اعتقادی به تولد و این سوسول بازی نداره. من رو روز تولدم برد توی فینکل ول کرد. گفت: آله زنده برگشتی فونه. تولدت مبارک. 😊



الهام:

بابای من دوست داره روز تولدم منو غافلگیر کنه. یه روز توی راه مدرسه با دوستاش نقاب زده بودن و منو دزدیدن و دست و پامو بستن و بردن یه جای تاریک. داشتم از ترس زهره ترک می شدم که برق روشن شد و همه فامیل با هم گفتن: تولدت مبارک! گفتم: پدر من! به این کار نمی کن غافلگیری به این میکن آدم رایبی! دفعه بعد این کار رو بکنی به پلیس معرفی ات می کنم. 😊



مهرنوش:

فوش به حالتون. بابای من میگه همین که روز تولدت هستم، برو فرا فوش کن. من فودم بهترین هدیه تولدم. 😊😊



تست است
هر کس که در آن تست
تست است
هر کس که در آن تست
تست است
هر کس که در آن تست

تفت



هر کس که در آن تست
تست است
هر کس که در آن تست
تست است
هر کس که در آن تست
تست است

سردو

هر کس که در آن تست
تست است
هر کس که در آن تست
تست است
هر کس که در آن تست
تست است

تشت



هر کس که در آن تست
تست است
هر کس که در آن تست
تست است
هر کس که در آن تست
تست است

تشت



این پروژه سنگین اطلاعاتی جبران نشدنی را در اختیار دانشمندان قرار داد و به حل بسیاری از سوالات محققان منجر شد. برای مثال، متفحصین بستی بارها در کشف مسئله «چرا تمساح نان بستی را بیشتر از چپس و پنیر دوست ندارد» با مشکلی عجیب مواجه شده‌اند. تمساح مورد آزمایش در اواسط پاسخ گویی به سوالات ناگهان به چشم متفحصین زل می‌زد و ساکت می‌شد و عکس العملی نشان نمی‌داد. آن‌ها مجبور بودند حیوان بیچاره را «ریست فکتوری» کنند؛ یعنی به حالت تنظیمات از تفم درآمده برگردانند که هزینه بر بود و روند تحقیقات را هم مختل می‌کرد. اما حالا می‌دانند حیوانکی در آن شرایط خواب است. رویش را می‌کشند، بوسش می‌کنند و اتاق تحقیق را برای ساعتی ترک می‌کنند.



پژوهشگران برای کشف این حقایق علمی از جان فویش مایه می‌گزارند. برای نمونه، می‌شود به گرگ شناس مطرح جهان، گئورگی فال قائل اشاره کرد. او همان شفصی است که مکان مفقی شدن آقا کرگه را به مامان بزی نشان داد و با کمک جبه انگور، شنگول و منگول را از مرگ هتمی نجات دادند و بزفسکی، مدال «گرگ فروش بزرگ» را به او اهدا کرد.

گئورگی، برای تحقیق در ارتباط با خواب گرگ‌ها، مدتی با لباس مبدل در میان آن‌ها زندگی کرد و اطلاعات ارزشمندی را در اختیار بشر قرار داد. مثلاً وقتی بچه گرگی کار غرور آفرینی انجام دهد، والدینش بغض می‌کنند و می‌گویند: «عاقبت گرگ زاده گرگ شود» و چهار تا زوزه می‌کشند. این گرگ شناس فقید، عاقبت روزی در مین تحقیق با گرگی درگیری لفظی پیدا می‌کند و ۷۸ در صد گئورگی توسط گرگی فورده می‌شود. این دانشمند در اثر شدت جراحت، هفت ماه بعد فوت می‌کند. روشش شاد و یارش گرمی بار.





روح الله احمدی
تصویرگر: مجید صابری نژاد



افق

نیرامانی

۱. نام سریال تلویزیونی معروفی که نهضت مردم خراسان بر علیه استیلای مغولان را به تصویر کشید.
۲. ملت‌های تحت ستم برای به دست آوردن آن مبارزه می‌کنند.
۳. بدن انسان برای سلامتی به این کانی‌ها نیاز دارد.
۴. کلمه‌ای که برای قبل از طوفان به کار می‌بریم
۵. پدر شعر نو ایران
۶. انقباض آن‌ها استخوان‌ها را به حرکت در می‌آورد
۷. شخصی که میهن خود را دوست دارد
۸. برای قنات از این کلمه هم استفاده می‌شود
۹. از این دیگرام برای نشان دادن آمار و ارقام استفاده می‌شود.
۱۰. مراحل رشد یک حشره
۱۱. یکتا
۱۲. برای با خبر شدن از شرایط روحی و روانی خود به این نوع پزشک مراجعه می‌کنیم.



۱. علفزارهای آفریقا
۲. پس از وقوع زمین لرزه در اقیانوس روی می‌دهد
۳. یکی از آلات موسیقی
۴. رنگدانه پوست
۵. قایق کوچک
۶. از این وسیله برای شناسایی و ردیابی هواپیماها استفاده می‌شود
۷. علم رصد کردن ستارگان و کهکشان‌ها
۸. نشانه و نماد
۹. رفیق دلسوز شمع
۱۰. نوعی گلبول سفید که میکروب‌ها را می‌خورد
۱۱. پیامبری که مدتی را در شکم ماهی گذراند
۱۲. اتوبوسی که بر روی ریل حرکت و به کمک نیروی الکتریسیته کار می‌کند

جوبکاری

● مهر سالطانی

ساعت ۹ صبح است. وارد مدرسه شده ایم؛ محوطه ای بزرگ و پُر از درخت. به همراه بچه ها وارد کارگاه چوب می شویم. لباس کار پوشیده اند و شیطنت می کنند. روی تنه درختی که به شکل نیمکت درست کرده اند، گوشه کارگاه می نشینم. معلوم است نیمکت هم ساخته دست خود بچه هاست. صدای معلم را می شنوم که می گوید: «چوب جون داره. با همین دست هاتون هر فرمی که بخواین می تونین بهش بدین.» بچه ها توجه شان جلب می شود. معلم ادامه می دهد: «در معماری خانه ها هم چوب عنصری گر مابخش تلقی می شه.»

سر می چرخانم توی کارگاه. یاد کارتون «وروجک و آقای نجار» می افتم. شاید توی این کارگاه هم وروجکی باشد که لب پنجره نشسته و سمباده زنی ما را نگاه می کند. دور تا دور کارگاه دستگاه های تراش و اره وجود دارند، میزهای بزرگ و ابزاری که روی دیوار آویزان اند. آن طرف تر، نمایشگاه کارهای بچه هاست: ماکت چوبی خانه، چرخ دستی، قاشق های چوبی.

یاد گزارشی می افتم که به تازگی خوانده ام؛ دو دختر جوان بعد از فارغ التحصیلی از دانشگاه، مغازه نجاری شان را در رشت افتتاح و محصولات خلاقانه و خاصشان را روانه

بازار کرده اند. کارشان گرفته است. فکر می کنم: «خوش به حال شون! چه پشتکاری دارن. در این بازار پُر از جنس های خارجی، کسب و کار خودشون رو راه انداختن.»

هوس می کنم به چوب، این موجود زنده سابق، دست بزنم. قطعه ای برمی دارم، آن را داخل گیره می گذارم و گیره را سفت می کنم. سمباده را می آورم؛ سطح سخت و زبری دارد. سمباده را در جهت الیاف چوب نرم می کشم تا جان این موجود را صیقل بدهم.

شما هم اگر رویای ساخت کلبه چوبی گوشه ذهنتان جاخوش کرده است، معطل نکنید! وروجک منتظر شماست. یادتان باشد، قرار نیست نجار شوید! شما در واقع فناوری های صنعت چوب را یاد خواهید گرفت. و حرفه ای شدن بستگی به خودتان دارد اینکه چه قدر وقت بگذارید و تلاش کنید

بیایید باهم ببینیم کدام درس های تخصصی را کنار ریاضی و فیزیک و درس های عمومی می خوانید:



درس‌های تخصصی صنایع چوب

وروجک با
موهای نارنجی‌اش
دست به کمر ایستاده و
منتظره. باید برایش
یک صندلی چوبی
درست کنم.

تکنولوژی مواد

از درخت و انواع چوب گرفته تا یراق‌آلاتی که در صنعت چوب استفاده می‌شوند را در این درس می‌خوانید. این درس همچنین ابزارها و انواع مواد شیمیایی مربوط به رشته‌ات را معرفی می‌کند.

مبانی تکنولوژی برق صنعتی

بله، درست است که رشته شما صنایع چوب است، اما قرار نیست تک‌بعدی فقط از چوب بدانید. مفاهیم ساده و کاربردی برق را هم در این درس مرور خواهید کرد.

رسم عمومی صنایع چوب

رسم فنی فقط نقاشی ساده و توانایی کشیدن خط‌های صاف نیست. باید ذهنتان را به کار بیندازید و همه چیز را سه‌بعدی در ذهنتان مجسم کنید، اما در دو بُعد روی کاغذ پیاده کنید. پشت گوش نیندازید! کسی که حرفه‌ای باشد می‌تواند ایده‌هایش را روی کاغذ رسم کند.

خواص فیزیکی و مکانیکی چوب

هرچه بیش‌تر چوب را بشناسید، برای بروز خلاقیت و کار تازه‌کردن آماده‌تر می‌شوید. من که نصیحت‌م را قبل‌تر گفته بودم: «خودت را هم به کتاب‌های مدرسه محدود نکن. تا می‌توانی دنبال یادگیری و شناخت از اینترنت و هر جایی که دسترسی داری، باش.»

محاسبات فنی

خیالتان را راحت کنم؛ راهی برای فرار از ریاضیات وجود ندارد. شاید تا به حال معلمی نداشته‌اید که ریاضی را خوب یادتان بدهد اما مطمئنم خودتان با تلاش می‌توانید یاد بگیرید. بگذارید قلق ریاضی را برایتان بگویم: تمرین، تمرین و تمرین. ریاضی را عین بازی باید آن‌قدر تمرین کنید تا قهرمان شوید!

کارگاه‌های مقدماتی و تولید صنایع چوب

اینجاست که باید دست‌به‌کار شوید و از هرچه در درس‌های تئوری یاد گرفته‌اید شیرجه‌ای بزنید به واقعیت چوب. این‌جا تازه نقطه شروع است؛ شروع ساخت، شروع صنعت و شروع کار شما. چوب گرایش‌های متفاوتی دارد: مُعَرِّق‌کاری، نجاری، کابینت‌سازی، میز و صندلی‌سازی، و ...

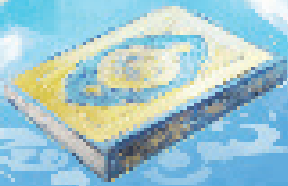


خدای بی شک

• تصویرگر: وحید خاتمی
• اکرم کشایی

أَفَى اللَّهِ شَكَّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آیا در خداوندی که پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است، شکی هست؟
سوره ابراهیم، آیه ۱۰

همین که ماه هیچ وقت راهش را گم نمی‌کند،
همین که هر شب ستاره‌ها یکی یکی در آسمان متولد می‌شوند،
همین که هر روز خورشید به دیدار گل آفتاب گردان می‌آید،
همین که من می‌توانم این کلمات را برای تو بنویسم،
همین که هیچ وقت از پیش تو دست خالی بر نمی‌گردم،
همین که...
همین که...
یعنی تو هستی، و من خیالم راحت است.



یک پرسش،
یک پاسخ

قوانین ابدی

• غلامرضا حیدری ابهری

قوانین دین اسلام با جنبه‌های ثابت زندگی ارتباط دارند که با تغییر وسایل و ابزار زندگی تغییر نمی‌کنند. برای مثال، اسلام کشتن مردم را حرام می‌داند. در قدیم مردم با شمشیر آدم می‌کشتند و امروزه با تفنگ. آیا چون ابزار کشتن عوض شده است، قانون هم باید عوض شود و حرمت کشتن آدم‌ها از بین برود؟ قوانین اسلام مانند قوانین هندسه ثابت است. مثلاً در هندسه می‌خوانیم: مجموع زاویه‌های داخلی مثلث ۱۸۰ درجه است.»

گذشت زمان این قانون را عوض نمی‌کند. قانون‌های دین اسلام هم شبیه به همین مسائل هستند و با گذشت زمان تغییر نمی‌کنند.

آیا دین اسلام که ۱۴۰۰ سال پیش بنا شد، می‌تواند راهنمای زندگی امروز ما باشد؟ بی‌شک با گذشت زمان، ابزار و وسایل زندگی آدم‌ها و شکل و شیوه زندگی آن‌ها هم تغییر می‌کند. مثلاً در قدیم مردم با اسب و الاغ سفر می‌کردند و امروز با قطار، خودرو و هواپیما. اما سؤال این است: آیا همه جنبه‌های زندگی تغییر کرده است؟ اگر در گذشته، مردم ظلم را زشت و ناپسند می‌شمردند، الان آن را خوب و پسندیده می‌دانند؟

معلوم است که چنین نیست و مردم هنوز هم ظلم را زشت و ناپسند می‌شمارند. پس در کنار جنبه‌های «تغییرپذیر» زندگی، جنبه‌های «ثابت و تغییر ناپذیر» هم وجود دارند.

بیشتر بخوانیم

نویسنده: احمد بهجت

ناشر: آریان

تلفن: ۰۲۱۶۶۹۷۱۳۴۴

سال نشر: ۱۳۹۴

این کتاب شامل داستان‌هایی خواندنی و زیبا از زبان حیوانات و جانورانی است که در قرآن کریم، اسم یا داستان‌های آن‌ها ذکر شده است. با خواندن این کتاب، علاوه بر آشنایی با یک حکایت قرآنی به نوع زندگی این حیوانات و جانوران نیز پی می‌بریم.



حکایت

دعای تبلی

• مجید ملامحمدی

در مدینه مرد تبلی بود که از کار کردن خوشش نمی‌آمد، اما از خوردن خسته نمی‌شد. مدتی بعد، او فقیر شد و نتوانست نان زن و بچه‌هایش را تهیه کند. مرد با خود فکر کرد تا چیزی به یادش آمد. دست‌هایش را به هم مالید، شالش را دور سرش بست و بلند شد.

زنش گفت: «چه عجب! از جای بلند شدی؟»

– می‌خواهم به خانهٔ امام صادق (ع) بروم.

– برای چه؟ نکند می‌خواهی از او کمک بگیری؟

مرد خندید و گفت: «کمک که نه... اما بعد برایت می‌گویم که با او چه کار دارم.» کفش‌های کهنه‌اش را پوشید و به راه افتاد. مرد رفت و رفت تا در یکی از کوچه‌ها با امام صادق (ع) روبه رو شد. فوری جلو رفت و گفت: «من از شما چیزی می‌خواهم.» امام صادق (ع) فرمود: «بگو.»

– برایم دعا کنید تا خداوند به من پول زیادی بدهد. من دوست دارم چیزهای زیادی داشته باشم.

امام با صدایی آرام گفت: «من هرگز برایت دعا نمی‌کنم!»

مرد تعجب کرد: «آخر چرا؟»

امام فرمود: «برای اینکه خداوند برای تو یک راه گذاشته است.»

– کدام راه؟

امام فرمود: «خداوند دستور داده که با کار کردن به دنبال غذا و سرمایه بروی.

اما تو می‌خواهی در خانه‌ات بنشیني و با دعا کردن من پول‌دار شوی.»

چند قطره باران

شرط مهربانی

• به انتخاب سعید روح افزا

خدا با کسانی مهربان‌تر است که به او ایمان می‌آورند و از فرشتگانش اطاعت می‌کنند.^۱

با کسانی مهربان‌تر است که تصمیم می‌گیرند «خوب باشند» و «خوبی کنند».^۲

این مهربانی بیشتر مخصوص کسانی که دعوتش را می‌پذیرند و با جان و دل باورش می‌کنند.^۳

۱. گزیده‌ای از: سورهٔ آل عمران / ۳۱.

۲. گزیده‌ای از: سورهٔ مانده / ۹.

۳. گزیده‌ای از: سورهٔ بقره / ۱۸۶.

یوهان، یک بچه

تصویرگر: سولماز جوشقانی • نجمه قاسم زاده عقیانی

همیشه قرار نیست همه آدم‌ها مثل هم باشند و قصه زندگی‌شان از یک خانه زیبا و یک میز پر از غذا شروع شود. خیلی وقت‌ها قصه‌ها از یک جای دیگر شروع می‌شوند؛ جایی که آن‌قدرها راحت و زیبا نیست و قصه‌اش مثل قصه یوهان طور دیگری شروع می‌شود.

یوهان پسر کوچولویی بود که در سوئد به دنیا آمد و زندگی سختی داشت؛ از همان زندگی‌ها که از یک خانه زیبا و یک میز پر از غذا شروع نمی‌شود. پدر و مادر یوهان مثل تمام پدر و مادرهای دیگر کار می‌کردند، اما نمی‌توانستند برای بچه‌هایشان زندگی خیلی راحت و خوشی فراهم کنند، با این حال باز هم خوش حال بود. تا اینکه آن اتفاق بد برای خانواده آن‌ها افتاد. همان اتفاق بدی که توی افسانه سیندرلا برای سیندرلا افتاد.



ه مثل سیندرلا

مادر یوهان مرد. نامادری یوهان چندان مهربان نبود. یوهان هم مثل سیندرلا همیشه غمگین بود و غصه می خورد و حتی نمی توانست به خوبی درس بخواند. اما یوهان با وجود همه سختی ها و غصه هایی که داشت، درس خواند و معلم شد.

یوهان که حالا آقای معلم شده بود، مثل خیلی از آدم ها به نوشتن علاقه داشت و فکرهایش را روی کاغذ می نوشت؛ فکرهایی که تبدیل به نمایش نامه، شعر و رمان شدند. یوهان در نوشته هایش از درد و غصه آدم ها هم می نوشت. او نمایش نامه ای به نام «نمایش یک رویا» نوشت. در این نمایش نامه، دختری که فرشته است، از آسمان به زمین می آید تا ببیند آدم های روی زمین چگونه زندگی می کنند. آن وقت است که می فهمد، همه آدم ها توی دلشان یک غصه ای دارند؛ حتی وقتی که می خندند. این قسمت از نمایش نامه درباره خانواده ای است که مادرشان مریض است؛ شاید تجربه خود یوهان از مادرش باشد:

پدر: ببین چی برای آورده ام.

مادر: عزیزم، شال ابریشمی برای من که به زودی می میرم، چه فایده ای دارد؟

پدر: پس تو حرف دکتر را باور کردی؟

مادر: حرف دکتر را باور کرده ام، اما مهم تر از آن صدایی است که درون من حرف می زند.

پدر: پس موضوع خیلی جدی است و تو بیشتر از همه چیز و همه کس نگران فرزندان هستی.

مادر: فرزندان من، زندگی من هستند... آن ها خوش بختی و غم من هستند.

عزیزم، این پارچه های نو برای رخت خواب بچه هاست. مراقب باش که هفته ای دو بار عوض شوند. یکشنبه ها و چهارشنبه ها باید **لوئیزا** آن ها را خیلی تمیز بشوید.

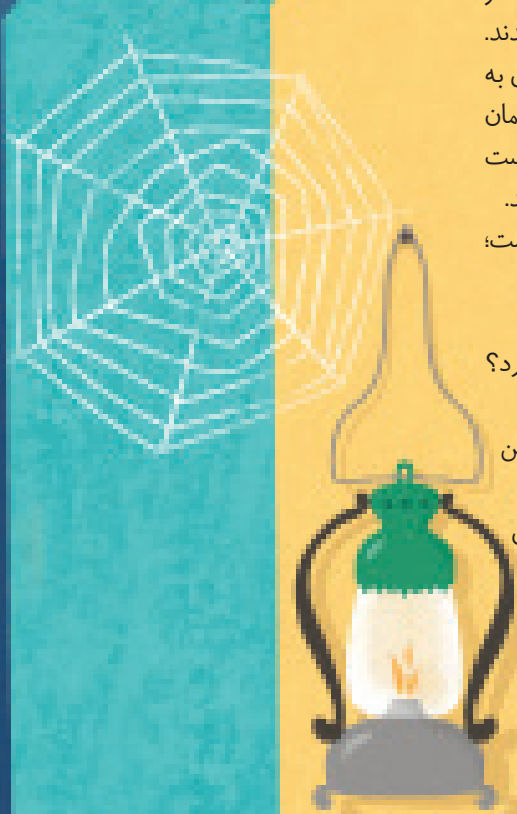
یوهان **اگوست استرینبرگ** خودش هم این نمایش را خیلی دوست داشت؛

شاید به این دلیل که در آن قسمتی از زندگی واقعی آدم ها نشان داده می شود.

او هم مثل خیلی از نویسندگان نمی دانست یک روز قرار است نویسنده ای بزرگ

شود؛ آن قدر بزرگ که توی کتاب ها درباره اش بنویسند. یوهان کوچک که حالا

بزرگ شده بود، فهمید اگر آدم بخواند می تواند کارهای بزرگی انجام دهد و قرار نیست حتماً قصه زندگی از یک جای زیبا و راحت شروع شود؛ مهم این است که این قصه چگونه ادامه پیدا کند.



نان آور

● لیلی هالوارد: ترجمه مسعود امیرخانی
● تصویرگر: امیرنساجی

پدر و مادر یک پسر چهارده ساله منتظر بودند تا او با اولین دستمزد هفتگی‌اش به خانه بیاید. مادر، میز را چیده و مشغول بریدن چند تکه نان و کره برای چای بود. او زنی کوچک، ترکه‌ای و با صورتی چروکیده بود که دامن و لباسی آبی به تن داشت و پیش‌بندی سفید و شق و رق روی دامنش پوشیده بود. خسته به نظر می‌رسید و مرتب آه می‌کشید.

پدر روی مبل قدیمی کنار بخاری ولو شده بود. او نیز کوچک‌اندام بود. چشمان آبی اشک‌آلودی داشت و سیل‌هایی پریشان که گاه‌گداری آن را می‌مکید. آن‌ها به راستی فقیر بودند. اتاقشان گرچه تمیز، اما حقیرانه مبله شده بود و تکه‌های کلفت نان و کره، تنها خوراکشان روی میز بود.

زن که مشغول آماده کردن غذا بود، گاه و بی‌گاه تحقیر آمیز به شوهرش نگاه می‌کرد. مرد اعتنا نمی‌کرد. ابرو بالا می‌انداخت، زیر لب زمزمه می‌کرد، یا هر از گاه با ناخن بر



دندان‌هایش ضرب می‌گرفت. با این کارها وانمود می‌کرد که به شدت خسته است.

زن گفت: «به پول‌ها دست نمی‌زنی‌ها!»
او آشکارا چیزی را تکرار می‌کرد که قبلاً بارها گفته بود: «می‌دانم اگر آن پول‌ها دست بیفتد، چه کارش می‌کنی. او پول‌ها را به من می‌دهد و من باهاش اجاره‌خانه را می‌دهم و کمی غذا می‌خرم؛ نه اینکه...»

مرد با خونسردی گفت: «ببند دهن‌ت را!»
زن با عصبانیت فریاد زد: «نمی‌بندم. چرا باید دهنم را ببندم! به اندازه کافی آقا بالاسر بوده‌ای، و من آن را تحمل می‌کردم؛ چون که پول به خانه می‌آوردی. ولی حالا نه. تو دیگر اینجا کسی نیستی، فهمیدی؟! هیچ کس. مسئولیت خانه با من است و او پول‌ها را به من خواهد داد.»
مرد در حالی که با تانی، آتش را زیرورو می‌کرد، گفت: «خواهیم دید.»

حدود پنج دقیقه‌ای هیچ سخنی بین آن‌ها رد و بدل نشد. بعد از دقایقی، پسر به خانه آمد. چهارده سال بیشتر نداشت. با شلوار بلندش سیمایی مضحک داشت. سفیدی چشم‌ها در صورت سیاهش حالتی بهت‌زده به او داده بود. پدر روی پاهایش ایستاد و پرسید «پول‌ها کجاست؟»
پسر به آن دو نگاه کرد. از پدر می‌ترسید. لب‌های رنگ‌باخته‌اش را لبسید.

مرد گفت: «یالا دیگر، پول‌ها کجاست؟»
زن گفت: «نده بهش. نده بهش، بیلی. بدش به من.»
پدر خشمگین به سمت پسر رفت. دندان‌هایش از زیر سیبلش پیدا بود. آهسته گفت: «پول‌ها کجاست؟»
پسر زل زد به چشمان پدر و گفت: «گمشان کردم.»
پدر فریاد زد: «تو ... چی؟!»

پسر تکرار کرد: «گمشان کردم.»
مرد شروع کرد به داد و بیداد و دست تکان دادن.
«گمش کردی؟! گمش کردی؟! معلوم هست چی داری می‌گویی؟! چه جوری گمش کردی؟»

پسر گفت: «پول توی یک پاکت بود. یک پاکت نامه کوچک. گمش کردم.»
- کجا گمش کردی؟

- نمی‌دانم. شاید جایی تو خیابان از دستم افتاده باشد.
- برگشتی ... دنبالش برگردی؟

پسر با سر تصدیق کرد و گفت: «اما پیداش نکردم.»
از گلولی مرد صدایی آمد، نیمیش ناله بود و نیم دیگرش

غرغر. صدایی که ممکن است حیوانی از خود درآورد.
پدر گفت: «که گفتی گمش کردی؟ هان؟!» چند قدم به عقب رفت و کمر بند پهن و کلفت و سنگ‌برنجی‌اش را درآورد.

پسر لب پایینی‌اش را گزید تا جلوی اشکش را بگیرد. رفت جلو. مرد دست‌هایش را بالا آورد. زن که تا آن لحظه بی‌حرکت بود، بر سر و کول مرد پرید و او را گرفت. شوهر که در خشم کورش نیروی مضاعفی یافته بود، به راحتی او را به کناری انداخت. با بی‌رحمی تمام بدن و پاهای پسر را زیر کمر بند گرفت. پسر روی زمین فرو غلتید، اما دم برنیامورد.

وقتی مرد خودش را خالی کرد، کمر بند را بست و پسر را روی پاهایش بلند کرد. گفت: «حالا می‌روی توی رخت‌خواب.»

زن گفت: «بچه غذا نخورده.»
- گفتم می‌رود به اتاقش. برو دست و صورتت را بشور.
پسر بدون معطلی به سمت ظرف‌شویی خانه رفت و دست و صورتش را شست و بلافاصله رفت طبقه بالا.
مرد پشت میز نشست. مقداری نان و کره خورد و دو فنجان چای نوشید. زن چیزی نخورد. نشست روبه‌روی شوهرش و چشم از او برنداشت. با تنفر به او نگاه می‌کرد؛ درست مثل چند لحظه قبل. شوهر توجهی به او نکرد و طوری رفتار کرد که انگار او اینجا نیست. مرد وقتی غذایش را خورد، بیرون رفت.

همین که در را بست، زن جستی زد روی پاهایش و رفت به اتاق پسر.

او داشت هق‌هق گریه می‌کرد. صورتش را زیر بالش پنهان کرده بود. مادر لب تخت نشست و دستانش را دور پسر حلقه کرد. او را به آغوش کشید و دست توی موهای پریشان‌ش برد. با مهربانی و نوازش او را آرام کرد. پسر دلش غنج زد. راحتی را در نوازش مادر و آرامش را در اشک‌های خود حس کرد.

لحظاتی بعد، گریه‌اش بند آمد. سرش را بلند کرد و به مادرش لیخند زد. چشمان اشک‌آلودش می‌درخشید. بعد، دست زیر بالش برد و پاکت نامه کثیف کوچکی را درآورد. به آرامی گفت: «این هم پول!»

مادر پاکت را گرفت. بازش کرد و قطعه کاغذی را که روی آن اعدادی نوشته شده بود، درآورد. یک اسکناس ده شیلینگی و یک سکه شش‌پنی.

علی اصغر جعفریان

کدام قطعات از یک تا شش می‌توانند شکل الف را تشکیل دهند؟

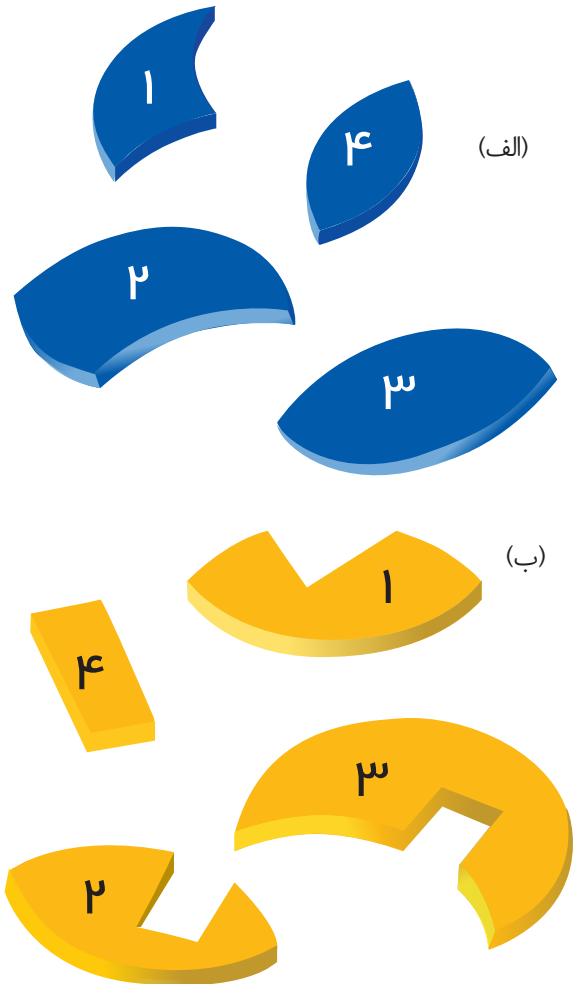


A collection of 18 numbered geometric shapes (squares, hexagons, and circles) in blue, green, and orange, arranged in a non-uniform pattern on a light blue background.

۲

۳

اگر سه قطعه از چهار قطعهٔ زرد و آبی رنگ را کنار هم قرار دهید، یک دایرهٔ کامل درست خواهد شد. آیا می‌توانید سه قطعه از میان قطعات آبی رنگ و سه قطعه از میان قطعات زرد رنگ انتخاب کنید تا دو دایرهٔ آبی و زرد تشکیل دهید؟



(الف)

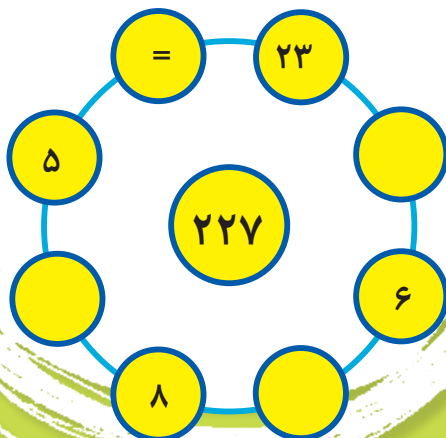
(ب)

آیا می‌توانید به جای علامت سؤال عدد مناسب را حدس بزنید؟

۲	۴	۵	۱
۷	۱۳	۱۴	۸
۹	۲۱	۱۶	۹
۹	۳	۲	؟

۴

داخل دایره‌های خالی را با علامت‌های $\times$ ، $-$ ، $+$ طوری پر کنید که حاصل عددها، عدد نوشته شده در مرکز دایرهٔ بزرگ باشد.



۵

۶

جای علامت سؤال
عدد مناسب را حدس بزنید
و بنویسید.

۷-۲۳-۷۱-۴-۶۴۷

جواب معما را
به دفتر مجله ارسال
کنید و به قید قرعه
جایزه بگیرید.

معما:

پدر و مادری به اتفاق دو پسرشان می‌خواهند با قایق از رودخانه عبور کنند. پسرها پارو زدن بلدند. قایق خیلی کوچک است و گنجایش یک بزرگسال یا دو پسر آن‌ها را دارد. آیا می‌توانید با کمترین تعداد رفت و برگشت به آن‌ها کمک کنید تا از عرض رودخانه عبور کنند؟

کنفرانس

بـه سـبـب کـیـرـی

P R E Z I

سعید چگینی
اجرا: معید کاظمی

حتماً پیش آمده که معلمان از شما بخواهد، برای جلسه آینده بخشی از درس را آماده کنید و به صورت کنفرانس در کلاس ارائه دهید. می‌خواهیم به طور فشرده شما را با تکنیک ارائه و ابزار مناسب آن آشنا کنیم

حتماً از فناوری و ابزار دیجیتال برای ارائه بهتر مطلب استفاده کنید.
وسایل مناسب: پروژکتور، لیزر، اشاره‌گر (Pointer)، و لیزر-پرزنتر (Presenter) برای تغییر اسلایدها
نرم افزارها: Microsoft PowerPoint، Aurora 3D Presentation، Focusky، Prezi، SlideRocket، 280 Slides، Zoho Show، نرم‌افزارهای اینترنتی

چگونه مطالبمان را ارائه کنیم؟

- با استفاده از نقشه ذهنی که در شماره اول رشد نوجوان شرح دادیم ابتدا موضوع مورد ارائه را در میان صفحه بنویسید و عنوان مطلب‌های اصلی و فرعی را که می‌خواهید درباره آن‌ها صحبت کنید، پیرامون آن بنویسید و با خط‌هایی به هم مرتبط کنید.
- آغاز و پایان صحبت خود را مشخص کنید. چندین بار تمرین کنید و زمان بگیرید. مطالب حاشیه‌ای و اضافه گویی را از صحبت‌های خود حذف کنید و تمام توان خود را برای جذاب شدن صحبت‌هایتان به کار ببرید. حتی می‌توانید کنفرانس خود را برای اعضای خانواده اجرا کنید و نظر آن‌ها را هم جویا شوید.
- از «زبان بدن» Body Language کمک بگیرید تا روی مخاطبان خود تأثیر بگذارید. یعنی حالت دست، صورت و بدن خود را بسته به اهمیت جمله تغییر دهید.
- رسمی صحبت نکنید و از جمله‌های محاوره‌ای کوتاه ساده و روان استفاده کنید. تن صدای خود را تغییر دهید تا برای شنونده یکنواخت نشود.



این ویدیو را دانلود کنید و ببینید.

این ویدیو را دانلود کنید و ببینید.



معرفی «پرسی» Prezi

این نرم افزار یک تخته سفید بزرگ در اختیار شما می گذارد و شما همه مطالبی را که می خواهید ارائه کنید (از متن و تصویر گرفته تا انیمیشن و فیلم و صدا)، داخل این قاب قرار می دهید و پس از تعریف مسیر محتوا می توانید یک انیمیشن ایجاد کنید.



شیوہ کار با پرزی

- 

فوت‌های کوزه‌گری

- # h

۱۰۰ بقره و ۵۰ گاو

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



در میان حیوانات، اسب تفاوت جالبی با بقیه حیوانات دارد. اسب تنها حیوانی است که امروزه در مسابقات ورزشی از آن استفاده می‌شود؛ از جمله در رقابت های المپیک و مسابقات جهانی.

چه کسانی می‌توانند اسب سواری کنند؟

با توجه به اینکه در رقابت های اسب سواری، اولویت در رقابت بین اسب ها و تعیین توانایی های این حیوانات است، جنسیت سوارکار در مسابقات اهمیتی ندارد و دختران و پسران همگی می‌توانند در یک مسابقه با هم رقابت کنند. در رقابت های اسب سواری المپیک حتی سابقه داشته که ورزشکاری معلول در مسابقات شرکت کرده و درخشیده است. نام این ورزشکار لیز هارتل بود که با وجود معلولیت، دو مدال نقره در دو المپیک به دست آورد.

اسب در فرهنگ ایرانی و اسلامی

در سرزمین های گوناگون اسب هزاران سال در خدمت انسان بوده است؛ چه در جنگ ها و چه در حمل بار و چه در انتقال انسان از جایی به جای دیگر با سرعت بالا. به همین خاطر پیامبر اسلام (ص) فرمود: «به فرزندان خود شنا و اسب سواری بیاموزید.»

ورزش نجیب

کلاه سوارکاران مسابقات سرعت نیز گرد و لبه دار و مقاوم به ضربه است تا در صورت سقوط سوارکار آسیب کمتری به وی برسد.

مهدی زارعی
تصویرگر: میتر اچرخیان

آشنایی با ورزش سوارکاری

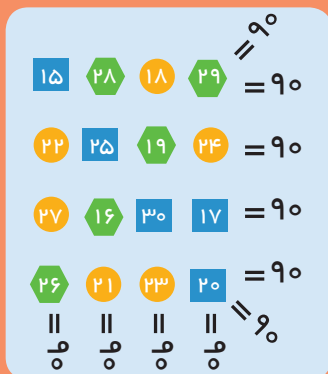
شلوار سوارکاران، کشی تنگ و چسبیده به بدن است.

اسب سوارها از چکمه های بلند (تا زیر زانو) که روی شلوار قرار می‌گیرد، استفاده می‌کنند.

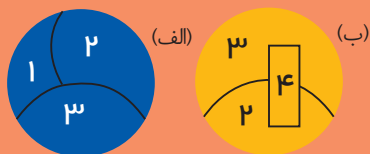
جواب سرگرمی

جواب ۱: قطعات ۱ و ۲ و ۵ و ۶

جواب ۲:

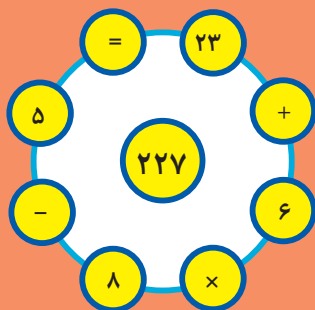


جواب ۳:



جواب ۴: مربع بزرگ را باید به چهار مربع کوچکتر تقسیم کنید. در هر کدام از مربع‌های کوچکتر بزرگترین عدد حاصل جمع سه عدد دیگر است. بنابراین جای علامت سؤال عدد ۵ را باید بنویسید.

جواب ۵:



جواب ۶: هر کدام از عددها در سه ضرب و سپس با عدد ۲ جمع شده است بنابراین عدد ۲۱۵ پاسخ سؤال است.

انواع رقابت‌هایی که با اسب برگزار می‌شوند

۱. پرش با اسب

مسابقه پرش با اسب رقابتی است که طی آن سوارکار باید در محوطه‌ای محصور از روی مانع‌های مشخص بپرد و با کمترین خطا مسیر را به پایان رساند. به این ترتیب، ورزشکارانی در این رشته امکان موفقیت پیدا می‌کنند که علاوه بر مهارت در سوارکاری، صاحب اسبی با توانایی بالا و فرمان‌برداری کافی از سوارکارش باشند.

محل مسابقه

محوطه محصور که مسابقه در آن برگزار می‌شود، «مانژ» نام دارد. قبل از مسابقه، سوارکاران تنها یک بار حق دارند که وارد مانژ شوند و مسیر رقابت را بررسی کنند.

نحوه برگزاری مسابقه

در مسابقه پرش با اسب، سوارکاران می‌کوشند بدون خطا و در کمترین زمان ممکن، مسیر ۵۰۰ متری مسابقه را طی کنند. در طول مسیر، ۱۵ مانع قرار داده می‌شود که اسب باید به ترتیب شماره از روی همه آن‌ها بپرد و مسیر مسابقه را در ۸۶ ثانیه طی کند. در غیر این صورت، به ازای هر ثانیه، یک خطای زمانی به سوارکار و اسب تعلق می‌گیرد. اگر پای اسب به مانع برخورد کند و آن را ببندد، چهار خطا به حساب ورزشکار منظور می‌شود.

۲. درساز

درساز مسابقه‌ای است که در زمینی مسطح به ابعاد ۶۰×۲۰ متر انجام می‌شود و طی آن، اسب حرکات هماهنگ دست و پا انجام می‌دهد. از جمله این حرکات عبارت‌اند از: برداشتن گام‌های

آهسته، یورتمه و تاختن. در پایان مسابقه اسبی که زیباترین حرکات را انجام داده باشد، برنده مسابقه خواهد شد.

۳. سوارکاری سه روزه

در رقابت سوارکاری سه روزه، اسب‌ها در اولین روز در مسابقه درساز شرکت می‌کنند. در دومین روز نوبت به مسابقه سوارکاری صحرایی می‌رسد و سرانجام در روز سوم، مسابقه پرش با اسب برگزار می‌شود.

۴. کورس (اسب‌دوانی)

در این رقابت، اسب‌ها در مسیری معین و داخل پیست با هم مسابقه می‌دهند و هر اسبی که زودتر از خط پایان عبور کند، برنده مسابقه خواهد شد. میدان اسب‌دوانی «اسپریس» نام دارد و مسابقات کورس در مسافت‌های ۱۰۰۰، ۱۲۰۰، ۱۶۷۰ و ۲۴۰۰ متر برگزار می‌شوند.

مسابقه کورس در ایران

مسابقه بین سریع‌ترین اسب‌ها در ایران، قدمتی چند هزار ساله دارد و به دوران هخامنشیان باز می‌گردد. اما رقابت در پیست مخصوص اسب سواری (کورس) به شکل امروزی به دوران قاجار آغاز شد. از حدود ۸۰ سال قبل، این رقابت‌ها شکلی منظم‌تر یافت و رقابت‌های کورس همه ساله برگزار شد و شرط‌بندی روی اسب‌ها نیز رواج یافت. با گسترش رقابت‌های کورس، این مسابقات در خارج از تهران نیز برگزار شد. در حال حاضر عمده کورس‌ها در دو فصل بهار و پاییز انجام می‌گیرد.

شماره ۳۰۶
۱۳۹۶

راهنمای ساخت عروسک

۱ نحوه چسباندن با چسب آهن: مقدار کمی چسب به باریکی چوب کبریت در سراسر لبه اسفنج (فقط یکی از لبه ها) بمالید و کمی باز و بسته کنید تا آغشته شده و قدرت چسبندگی اش بالا برود. بعد به آرامی بچسبانید.

۲ ساسون ها را به همدیگر بچسبانید.

۳ قطعه چسبانده شده بالای سر با ابعاد مشخص شده.

۴ قطعات برش خورده فک بالا و فک پایین. سمت راست با ابعاد داده شده. (قسمت بالای فک و دهان و سمت چپ فک پایین).

۵ حجم های آماده فک بالا و پایین و بینی.

۶ برای درست کردن بینی به یک طرح به شکل تخم مرغ با ابعاد ذکر شده نیاز داریم. بینی بعد از چسباندن شکاف و ساسون ها.

۷ دهان عروسک. مقوای برش خورده که با پارچه تریکو روکش یا جلد گرفته می شود.

۸ پارچه تریکو کمی بزرگ تر از مقوا بریده می شود که بتواند مقوا را در بر بگیرد.

۹ ابتدا مقوای روکش شده را از وسط نصف می کنیم. طوری که یک قسمت کمی بیشتر از نیمه دیگر تا خورده باشد. بعد قسمت بالای فک و سر عروسک را روی لبه پهن تر مقوا، با استفاده از چسب آهن می چسبانیم.

۱۰ پشت سر عروسک.

۱۱ نصب کامل دو قطعه به لب بالا و پایین.

۱۲ پشت سر عروسک به این شکل درمی آید. در این حالت دست نمی تواند وارد کاسه سر شود. بدین منظور خطوطی را طبق شکل می کشیم و با قیچی در می آوریم تا دست بتواند وارد کاسه سر شود.

۱۳ نحوه برش خطوط.

۱۴ چشم ها را در محل مناسب قرار می دهیم و پلکی را که با نمد برایش درست کرده ایم را دور چشم می چسبانیم و بینی را هم در محل مناسب اول جانمایی می کنیم و پس از تأیید می چسبانیم.

۱۵ نحوه درست کردن مو: اول بند بلندی را به اندازه دور سر عروسک از (فاصله گوش تا گوش) می بریم؛ البته کمی هم بلندتر. و سپس رشته موهای منظمی را بنا به قد مو می بریم و دو رشته دو رشته به بند گره می زنیم.

۱۶ بعد از نصب بینی (با چسب آهن) در مرکز چهره و سایر اجزای صورت، با لوازم آرایشی و یا پودر رنگی ملایم و با فرچه چهره را رنگ آمیزی می کنیم.



سلام

هم پاتوقی‌های عزیز

سلام دوستان! امیدوارم توی این پاییز دلچسب، حال و هوای شما روبه راه و ردیف باشد و پر از انرژی، لبریز از خواندن و نوشتن داستان بشوید. آخرین شب این فصل، شب «یلدا» است و به همین بهانه خواستم در مورد داستان و قصه گویی که با این شب گره خورده است، با شما حرف بزنم.

خوب می‌دانم، آن دوستانی که اهل این پاتوق هستند، کم کمش نگوییم هفته‌ای یک کتاب داستان تمام می‌کنند، ماهی یک کتاب را حتماً می‌خوانند. حتی رفقای پاتوق هر هفته جز انشای کلاسی مدرسه، برای دل خودشان هم که شده، یک متن ادبی یا داستان هم می‌نویسند. خلاصه‌اش که همه باید حواسمان باشد، مبادا آنقدر با این دنیای پوشالی اینترنت، تلگرام و ... سرگرم بشویم که یادمان برود، ذهن، روح و دل ما به داستان نیاز دارد. مخصوصاً به بهانه شب یلدا هم که شده این آخرین ماه پاییز را داستان بخوانیم تا بیشتر تخیل کنیم و بهتر رویا ببافیم و سرشار قصه شویم.

راه‌های ارتباطی شما برای ارسال متن و داستان، ایمیل مجله به نشانی nojavan@roshdmag.ir و یا شماره پیامک ۳۰۰۸۹۹۵۹۶ برای نقد و نظر است. لطفاً شهر و پایه تحصیلی خودتان را هم حتماً برای ما بنویسید. از انتشار مطالب و نظرات بدون اطلاعات کافی شرمند ایم!

علیرضا شیخ‌الاسلامی

■ **زهره ستاره‌ای**، کلاس نهم از همدان، در بخشی از متن ادبی خود به نام «نهال کوچک» برای ما نوشته است: «خدا گفت: تو نهالی بیش نیستی و هنوز خیلی مانده تا تجربه به دست آوری. بالاخره زمستان تمام خواهد شد و دوباره بهار و تابستان می‌آیند تو فقط صبر کن.»

زهره خانم، متن شما روایت کوتاهی در زمینه اهمیت صبر در موفقیت در قالب گفت‌وگوی یک نهال با خداوند است. روایت داستانی شما کمی ساده است، چرا که وقتی داستانی می‌نویسیم، خوب است در آن، با استفاده از خلاقیت‌مان، پیام داستانی را به صورت غیرمستقیم و غیرشعاری منتقل کنیم تا به دل مخاطب بنشیند. امیدوارم در کارهای بعدی خلاقیت فراوان شما را شاهد باشیم.

■ **مریم اسدیه**، از آذربایجان: «به پاتوق پیشنهاد می‌دم یه مجله جداگانه برای خودتون بزنید. چون هم ارسال کننده زیاده، هم تعداد صفحه کمه.»

مریم خانم الان ما را توی وضعیتی قرار دادی که نمی‌دانیم باید تشکر کنیم از این حمایت ویژه، یا شرمندۀ مجله رشد بشویم؛ بابت این استقلال‌طلبی شما! هرچه خواهی کن، ولی ما را از رشد نوجوان جدا نکن! خواهشاً که ما قول می‌دهیم مطالب بیشتری از همه در پاتوق چاپ کنیم!



در شبکه‌های اجتماعی به کانون
هواداران رشد بپیوندید:



@iRoshd

با مطالب
متنوع و جذاب

■ **زهراسخن گو،** کلاس هشتم «مدرسه شهید چهرازی» از اصفهان، در بخشی از متن ارسالی خود نوشته است: «حیات مدرسه‌مان را دوست ندارم، بیش از حد بزرگ است؛ آنقدر که گاهی خودم را نیز در آن گم می‌کنم. یادم است آخرین بار کل زنگ تفریح اول را با دوستم دنبال خودمان می‌گشتیم.»
زهر خانم، متن زیبای شما در مورد مدرسه‌تان لحن طنز و رگه‌های ظریفی از نقد را هم درون خود جا داده است. منتها نکته مهم و اساسی برای نقد کردن یک موضوع، رعایت ادب و انصاف است که تا حد زیادی در متن شما دیده می‌شود و خاصیت اصلی طنز هم بزرگ‌نمایی مسائل با زبان شوخی است. موفق باشید.

■ **محمد صالح اسدی،** پایه هشتم از شیراز: «شما بهترین مجله توی جهان هستید! فقط در ضدزنگ، داستان‌هایش را بیشتر بامزه و خنده دارتر کنید. داستان ماه هم کمی حوصله سربر است.»
(آقا محمد صالح، اول از همه که بال در آوردیم بابت رتبه‌ای که توی دنیا نصیبمان کردی. ان شاءالله بتوانیم جبران کنیم... دیگر اینکه ای کاش برای بخش مهم داستان ماه پیشنهاد هم بدهی. مخصوصاً که ما خیلی دوست داریم داستان‌های جذاب و خواندنی برای شما چاپ کنیم.)

مطالب شما هم به دست ما رسید :

- مهدیه جبّاری، از تبریز، پایه هشتم
- مریم بسطامی، از استان کردستان، پایه هشتم
- آیدا شمسی، از آستارا، پایه نهم
- ملیکا انصاری، از تهران، پایه نهم
- علیرضا اسماعیلی، از اراک، پایه نهم
- مهدی قربانی، از شهرستان ماسال، پایه هشتم
- سپهر بخشی‌وش، از تهران، پایه هفتم
- عارف حاجی قاسمی، از تهران، پایه هفتم

■ **محمد مهدی خوش صحبت،** دانش آموز «مدرسه نمونه دولتی اصحاب کسا» از قم: «به ساخت رادیو علاقه مندم. لطفاً بخشی از مجله را به الکترونیک و ساخت مدارها، به خصوص مدار رادیو اختصاص دهید.»
آقا محمد مهدی، چقدر باعث خوشحالی ما شد که یک آدم فنی با ذهن مهندسی مخاطب مجله رشد نوجوان است، اما پیشنهاد می‌کنم، برای اینکه خیلی تخصصی‌تر با موضوع مدارها آشنا بشوی، از اینترنت و موتورهای جست‌وجوگر کمک بگیری. چون مطالب مناسبی که برای شما هم قابل فهم باشد، در آنجا پیدا می‌شود. این را از آن نظر گفتم که منتظر مجله نشوی و پروژه رادیویات را محکم و سریع‌تر پیش ببری که امیدوارم روزی رادیویی سازی که بخش صوتی مجله رشد نوجوان هم از آن پخش شود، شدنی نیست؟!



راه‌های ارتباطی شما برای ارسال متن و داستان، ایمیل مجله است به نشانی
nojavan@roshdmag.ir

و یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

برای نقد و نظر. لطفاً شرمندۀ ایم! شهر و پایه تحصیلی خودتان را هم برای ما بنویسید. از انتشار مطالب و نظرات بدون اطلاعات کافی معذوریم ...

مواد لازم:

گوجه: یک عدد متوسط
(در صورت دسترسی از گوجه گیلانی استفاده شود)
خیار: یک عدد متوسط
کاهو: چند برگ خرد شده
نخود پخته شده: نصف پیمانه
هویج: یک عدد کوچک
برگ های جعفری: به میزان دلخواه
سیاه دانه و تخم شربتی و کنجد: برای تزیین
نمک: به میزان دلخواه

طرز تهیه:

گوجه، خیار و کاهوها را خرد می کنیم و به همراه هویج رنده شده در ظرفی می ریزیم. سپس نخودهایی را که از قبل پخته ایم، به آن اضافه می کنیم. بعد جعفری ها را برگ برگ و به همراه مقدار کمی نمک به مواد اضافه می کنیم. در انتها تمام مواد را مخلوط می کنیم و در ظرف مناسبی قرار می دهیم و برای زیباتر شدن و مفیدتر بودن سالاد، سیاه دانه، کنجد و تخم شربتی را هم اضافه می کنیم.

سالاد نخودی

شما هم طرز
تهیه سالادهای
ابتکاری خودتان را برای
مابفر ستید



نوش جان



کرگدن
۴ تن وزن، ۴ متر طول



وال کوسه
۲۰ تن وزن، ۱۲ متر طول



وال آبی
۲۰۰ تن وزن، ۳۰ متر طول،
روزانه چهار تن غذا می‌خورد.



فیل آفریقایی
۷ تن وزن، ۴ متر قد،
روزانه ۱۵۰ کیلوگرم غذا می‌خورد.



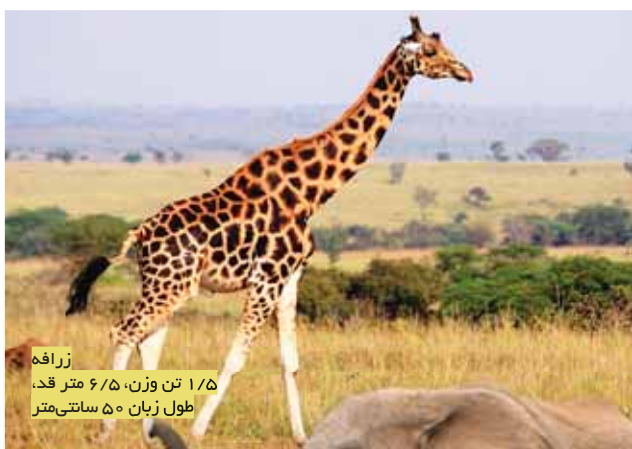
خرس قهوه‌ای
۹۰۰-۷۰۰ کیلوگرم وزن، ۳ متر قد

در دنیای حیات وحش، جانوران غول پیکری زندگی می‌کنند که نام «وال آبی» به عنوان سنگین وزن‌ترین پستان‌دار دریایی و غول پیکرترین جانوران در میان آن‌ها شهرت جهانی دارد. در اینجا، ۱۰ جانور سنگین وزن جهان حیات وحش معرفی شده‌اند.

۱۰ تایی‌ها



اسب آبی
۳/۵ تن وزن، ۳-۲/۶ متر طول بدن



زرافه
۱/۵ تن وزن، ۶/۵ متر قد،
طول زبان ۵۰ سانتی‌متر

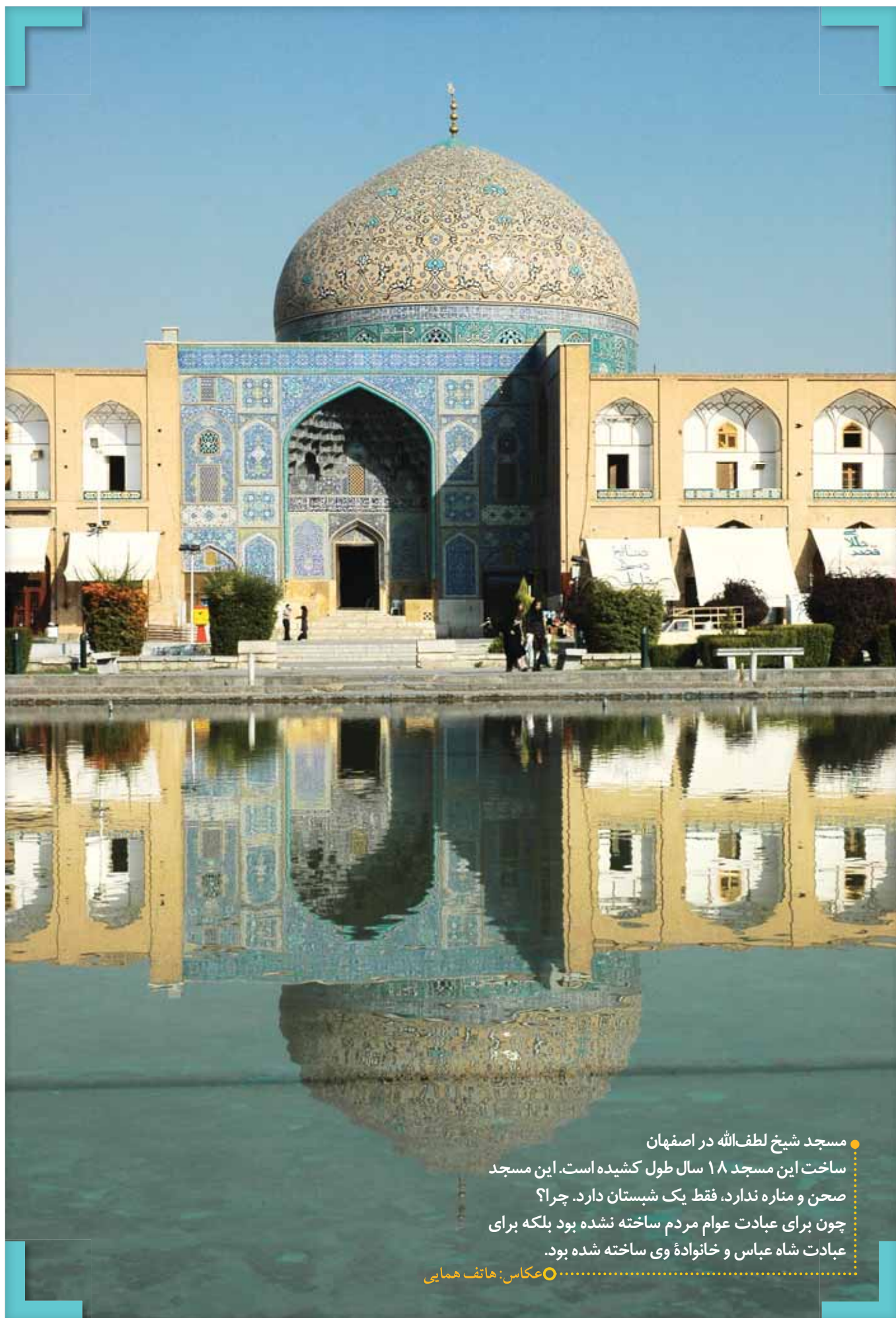


گاو وحشی هندی
۱۲۰۰ کیلوگرم وزن، ۳/۵-۲/۵ متر طول بدن



کروکودیل
۱۱۰۰ کیلوگرم وزن،
۶-۱/۵ متر طول بدن

فیل آسیایی
۵/۵ تن وزن،
۳/۵ متر قد



● مسجد شیخ لطف‌الله در اصفهان

ساخت این مسجد ۱۸ سال طول کشیده است. این مسجد

صحن و مناره ندارد، فقط یک شبستان دارد. چرا؟

چون برای عبادت عوام مردم ساخته نشده بود بلکه برای

عبادت شاه عباس و خانواده وی ساخته شده بود.

● عکاس: هاتف همایی